

شرحی بر احوال و آثار مید

مقدمه

جورج هربرت مید از زعمای فلاسفه اجتماعی اوایل قرن بیستم امریکاست که همراه با پیرس، جیمز تافتس و دیویی از مشاهیر حلقه نخستین نحلۀ پراگماتیسم و از مؤسسان مکتب جامعه‌شناسی شیکاگو به شمار می‌آید.

اگر دغدغه جیمز را حل مسائل انسان، نقطه عزیمت پیرس را آزمایشگاه و کانون تمرکز جیمز را زندگی انفرادی افراد بدانیم، آنچه به مید الهام می‌داد، انگیزه‌ای اجتماعی بود. تعلق خاطر بیش از حدش به روان‌شناسی اجتماعی و اعتقاد وافرش به اصول مکتب پراگماتیسم او را در کسوت جامعه‌شناسی در آورد که در سنت فلسفه تربیت شده است. در واقع او یک فیلسوف و در همان حال یک روان‌شناس اجتماعی است که نقش رهبری‌کننده در تأسیس مکتب جامعه‌شناسی شیکاگو و کوشش بلیغ در ایجاد روان‌شناسی اجتماعی داشت. اسکفلر (۱۹۹۴) و شولنبرگ (۱۹۷۸) مید را در هیئت یک روان‌شناس اجتماعی به تصویر کشیده‌اند که روایتی مشخصاً اجتماعی از مضامین آشنای پراگماتیسم ارائه کرده است. جان دیویی در ستایش از مقام شامخ مید گفته بود: «او در میان فلاسفه نسل گذشته امریکا، اصیل‌ترین ذهن فلسفی را داشت».

در طول دوره حیات علمی مید، جز تعدادی مقاله، هیچ اثر مکتوبی در هیئت کتاب از او منتشر نشد. او خود معترف بود که نوشتن کتاب و تجمیع و تدوین و آوردن افکارش بر روی کاغذ بس دشوار و جانکاه است. او به ابراز و بیان افکارش بیش از کتابت آن بها می‌داد. هیچ چیز او را بیش از آنچه می‌توانست از طریق جریان زنده گفتگو و ژست‌های معنی‌دار، تجربه‌اصیل و افکار بدیع خود را به دیگران انتقال دهد خوشحال نمی‌کرد (نگاه کنید به: Meltzer and Manis, 1978: 23; Cottrel, 1980: 49-50; Ritzer, 2011: 482). در طول بیش از چهل سال فعالیت علمی و دانشگاهی، مید بی‌آنکه کتابی منتشر کند، بالغ بر ۲۵ مقاله در زمینه فلسفه اجتماعی، تعامل‌گرایی نمادین، شخصیت اجتماعی، رفتار‌گرایی اجتماعی، آگاهی اجتماعی و آگاهی معنی

منتشر کرد. این مقالات را در سال ۱۹۶۴ اندرو رک^۱ تحت عنوان منتخبی از نوشته‌های جرج هربرت مید^۲ منتشر کرد. از مهم‌ترین مقالات مید می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- آگاهی اجتماعی و آگاهی معنی^۳
- پیشنهادهایی جهت وضع نظریه‌ای در باب رشته‌های فلسفی^۴
- چه موضوعات اجتماعی را می‌باید روان‌شناسی مفروض بگیرد؟^۵
- سازوکار آگاهی اجتماعی^۶
- شخصیت اجتماعی^۷
- روش علمی و انسان فکور^۸
- برداشت رفتارگرایانه از نماد معنی‌دار^۹
- تکوین شخصیت و کنترل اجتماعی^{۱۰}
- واقعیت عینی چشم‌اندازها^{۱۱}
- طبیعت گذشته^{۱۲}

• مضامین فلسفی رویس، جیمز و دیویی در بستر امریکایی‌اش^{۱۳}

بعد از مرگ مید در ۱۹۳۱ تعدادی از دانشجویان وی نظیر آرتور مورفی، چارلز موریس و مریت مور با جمع‌آوری و تدوین دست‌نوشته‌ها، گفته‌ها و سخنرانی‌های مید در کلاس‌های درس روان‌شناسی اجتماعی در دانشگاه شیکاگو و برخی از جزوات دروسی که دانشجویان در سر کلاس‌های او نگاهشته بودند چهار اثر از افکار و آراء او را چاپ کردند. این چهار اثر دروسی را دربر می‌گرفتند که مید در دانشگاه شیکاگو ارائه کرده بود و دانشجویان تندنویسی کرده بودند و سپس با یادداشت‌ها و دست‌نوشته‌های انتشارنیافته خود او تکمیل شده بود.

-
1. Andrew Reck
 2. *Selected Writings: George Herbert Mead*
 3. Social consciousness and consciousness of meaning (1900)
 4. Suggestions towards a theory of the philosophical disciplines (1910)
 5. What social objects must psychology presuppose? (1910)
 6. The mechanism of social consciousness (1912)
 7. Social self (1913)
 8. Scientific method and the individual thinker (1917)
 9. A behavioristic account of the significant symbol (1922)
 10. The genesis of self and social control (1925)
 11. The objective reality of perspectives (1926)
 12. The nature of the past (1929)
 13. The philosophies of Royce, James and Dewey in their American setting (1929)

این چهار اثر به ترتیب سال انتشار عبارت‌اند از:
۱. *فلسفه عصر حاضر*^۱ که آرتور مورفی آن را ویرایش و در سال ۱۹۳۲ منتشر کرد.
۲. *ذهن، خود و جامعه*^۲ با ویراستاری چارلز دابلیو موریس که در سال ۱۹۳۴ انتشار یافت.
۳. *جنبش‌های فکری در قرن نوزدهم*^۳ که مریت مور آن را ویرایش کرد و در سال ۱۹۳۸ منتشر شد.

۴. *فلسفه عمل*^۴ با ویراستاری چارلز دابلیو موریس که در سال ۱۹۳۸ انتشار یافت.
از بین آثار مید بی‌شک کتاب *ذهن، خود و جامعه* اشتهار و مقبولیت بیشتری یافته است. این اثر را در چهار بخش با اضافاتی مشتمل بر مقدمه‌ای از چارلز موریس و مقالات تکمیلی در سال ۱۹۳۴ انتشارات دانشگاه شیکاگو چاپ کرد.
کتاب *ذهن، خود و جامعه* نمایانگر و حاوی مفاهیم و مضامین عمده فلسفه اجتماعی و روان‌شناسی اجتماعی مید، علی‌الخصوص رئوس اصلی اندیشه و مبانی تعامل‌گرایی نمادین^۵ او از یک سو و نیز مشرب فلسفی، پارادایم و مکتب نظری مید از سوی دیگر بود.
در نوشتار حاضر ضرورت دارد که پیش از ورود به مقدمه عالمانه چارلز موریس و متعاقباً متن اصلی کتاب، نگاهی موجز به زندگینامه مید بیفکنیم و تأملاتی مختصر در باب احوال، افکار و آثار او داشته باشیم.

زندگینامه جورج هربرت مید

جورج هربرت مید در ۲۷ فوریه سال ۱۸۶۳ در شهر ساوت هدلی از ایالت ماساچوست امریکا در خانواده‌ای مذهبی و تحصیل کرده چشم به جهان گشود. پدر جورج، هایرم مید^۶ از کشیشان کلیساهای جامع بود و در مقام پیشوای روحانی در گردهمایی‌های مذهبی شرکت می‌کرد. مادر جورج، الیزابت استورز بیلینگر^۷ نیز از خانواده‌ای مذهبی و پیوریتن بود که در آن دستاوردهای فکری، تعلقات اخلاقی و حس مسئولیت اجتماعی ارزش‌الایی داشت (Coser, 1977: 341).

-
1. *The Philosophy of the Present*
 2. *Mind, Self, and Society*
 3. *Movements of Thought in 19th Century*
 4. *The philosophy of the Act*
 5. symbolic interactionism
 6. Hiram Mead
 7. Elizabeth Storrs Billings

زمانی که جورج به هفت سالگی رسید پدرش هایرم مید خانواده را به شهر اوبرلین^۱ در ایالت اوهایو نقل مکان داد؛ به این دلیل که کالج الهیات اوبرلین از او برای تدریس فن موعظه^۲ دعوت کرده بود. کالج اوبرلین را کشیش جان جی شیفرد^۳ در سال ۱۸۳۳ تأسیس کرد. شیفرد از کشیشان مبارز و اصلاح طلب وابسته به جمعیت کلیساهای جامع بود که از حقوق سیاهان و زنان دفاع می کرد. کالج اوبرلین به دلیل نظام آموزشی پیشرفته اش از نخستین کالج های امریکایی در قرن نوزدهم بود که سیاه پوستان را برای تحصیل می پذیرفت. کالج اوبرلین، نخستین کالج مختلط در امریکا، در سال ۱۸۴۱ به زنان امکان تحصیل تا اخذ مدرک کارشناسی را داد (Coser, 1977: 341).

از دوران کودکی جورج اطلاع چندانی در دست نیست. آنچه معلوم است او دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در اوبرلین به اتمام رساند. خانواده جورج چند تعطیلات تابستان را در مزرعه ای در نیوانگلند گذراندند. جورج یک خواهر بزرگ داشت که چهار سال از او بزرگ تر بود و با کشیشی از اهالی فریمانت نبراسکا ازدواج کرده بود (Miller, 1973). جورج هربرت مید پس از اتمام دبیرستان در شانزده سالگی وارد کالج اوبرلین شد. او در کالج به ادبیات، شعر، تاریخ امریکا و انگلستان بیش از دروس دیگر علاقه نشان می داد. او را دانشجویی جدی، هوشیار، متین، مؤدب و مهربان توصیف کرده اند. در سال ۱۸۸۱ هایرم مید پدر جورج درگذشت و ارثیه ناچیزی برای خانواده خود به جا گذاشت.

مادر جورج پس از مرگ شوهرش برای تأمین هزینه ها و مخارج زندگی خانواده در کالج اوبرلین به تدریس مشغول شد. او بعدها به ریاست کالج مونت هولیوک^۴ منصوب گردید. مادر جورج فردی مذهبی با تعلیمات پیوریتنی بود. در طول تحصیلات جورج او مراقبت های لازم را به عمل می آورد و فرزند خود را به انجام نیایش روزانه، مطالعه و اعمال نیک دعوت می کرد. آرزوی الیزابت آن بود که جورج جوان پا جای پای پدر گذارد و در کسوت کشیشی مسیحی درآید. جورج بعد از فوت پدر برای ادامه تحصیل در کالج اوبرلین در رستورانی در شغل پیش خدمتی مشغول به کار شد.

-
1. Oberlin
 2. homiletics
 3. John Jay Shipherd
 4. Mount Holyoke

مید در طول تحصیل در کالج اوپرلین، فضای حاکم بر محیط کالج را اغناکننده نیافت. گرچه کالج از حقوق ضعفا و اقلیت‌ها دفاع می‌کرد، به لحاظ پویایی اندیشه و نوآوری‌های فکری و باریک‌بینی‌های روشنفکرانه و نواندیشانه چندان مترقی نبود. جزم‌اندیشی توأم با تعصبات دینی و مخالفت با هر نوع نواندیشی و بحث‌های عقلانی به شدت مید را که ذهنی پویا، خلاق و نوآور داشت می‌آزرد و ذهن او را که تشنهٔ بحث‌های علمی، جدل‌های عالمانه و گفت‌وگوهای شورانگیز و برانگیزاننده بود سیراب نمی‌کرد. مواضع محافظه‌کارانه و خشک و بی‌روح مسئولان کالج از یک سو و برنامه‌های درسی بیش از حد کلامی اوپرلین از سوی دیگر موجب شد که جورج جوان به مخالفت با رویه‌های جزم‌اندیشانهٔ کالج اوپرلین برخیزد و تدریجاً اعتقادات خود را به اخلاقیات مسیحی و آموزه‌های پیوریتان از دست بدهد. او در جایی خاطر نشان کرده بود که «من بیست سال وقت صرف کردم تا آنچه را که در بیست سال اول زندگیم آموخته بودم، از ذهن بزدایم» (Schellenberg, 1978: 39; Coser, 1977: 342).

طی سه سال بعد از فارغ‌التحصیلی، جورج به کارهای گوناگونی از نقشه‌برداری برای احداث راه آهن در مینه‌سوتا و کانادا تا تدریس خصوصی پرداخت. او دیگر فکر تأسیس روزنامه‌ای ادبی در نیویورک را، که زمانی آرزویش را داشت، از سر بیرون کرده بود و اغلب وقت خود را صرف مطالعه و کتابخوانی می‌کرد. او همچنان به دنبال مفردی برای خروج از تنش‌های فکری و تشفی فشارهای روحی بود. در این میان او با هنری کاستل^۱ دوست و رفیق شفیق دوران تحصیلش در کالج اوپرلین مرادۀ دائمی داشت. گهگاه برای او مطلب می‌نوشت. آنان دائماً در گفتگوهای عالمانه و در بحث‌های علمی بودند. کاستل از خانواده‌ای ثروتمند بود. پدرش املاکی در هاوایی داشت و از حیث سیاسی مرد بانفوذی بود. هم جورج و هم هنری ذهنی پویا، دگراندیش و خردورز داشتند. آنان اغلب در خصوص اصول علم پوزیتیو بحث و مقولات حیات اجتماعی، طبیعت، مناسبات انسانی، متافیزیک، شعر، تکامل و عالم هستی را بررسی می‌کردند. آنان هر دو منتقد جوّ خشک، بی‌روح، غیرعلمی و محافظه‌کار اوپرلین بودند. به جای مباحث دینی و آموزه‌های مسیحیت جزمی از دگراندیشی، خردورزی عالمانه و باورهای سکولار مدرن جانب‌داری می‌کردند. شولنبرگ (Schellenberg, 1978: 39-40) معتقد است هنری کاستل تأثیر عمیقی بر جورج هربرت مید در گرایش به علوم طبیعی و علوم رفتاری داشت.

1. Henry Castle

تداوم دوستی کاستل و مید خصوصاً علاقه آنان به تحصیل معارف و کسب کمالات علمی، آنان را به دانشگاه هاروارد کشاند. کاستل در سال ۱۸۸۷ برای اخذ درجه کارشناسی ارشد در فلسفه به هاروارد رفت و مید را به همراهی با خود مجاب کرد. آنان در هاروارد هم‌اتاق شدند و بیش از پیش مجال بحث و فحص در باب موضوعات علمی را یافتند. مید در کلاس حاضر می‌شد و کلاس‌های فلسفه را محسورکننده، جذاب، انتزاعی و در بسیاری موارد تجریدی و دور از جهان واقع ارزیابی می‌کرد. او در هاروارد بیش از هر حوزه‌ای به ایدئالیسم هگلی و فلسفه احساسی (رمانتیک) جذب و علاقه‌مند شد. این درس را جوسیا رویس^۱ تدریس می‌کرد. مید همچنین از ویلیام جیمز نیز بهره برد و در عین حال که در خانه جیمز زندگی می‌کرد برای او کار می‌کرد و معلم خصوصی فرزندان جیمز هم بود. این دو معلم هاروارد تأثیرات عمیقی بر افکار و دیدگاه‌ها و زندگی حرفه‌ای مید گذاشتند (Coser, 1977: 342). کوزر و شولنبرگ معتقدند ماهیت انتزاعی و فلسفی درس هاروارد گرچه جذاب و محسورکننده بود، مید را اقناع نمی‌کرد و ذهن کشف، دگراندیش و جستجوگر او را پاسخگو نبود. در نتیجه مید تصمیم گرفت از فلسفه به روان‌شناسی فیزیولوژیک تغییر رشته دهد. با آنکه در آن ایام روان‌شناسی شاخه‌ای از فلسفه محسوب می‌شد، مید روان‌شناسی را حوزه ملموس‌تر، علمی‌تر و عملی‌تر از فلسفه به مثابه حوزه‌ای انتزاعی یافته بود. وی در دومین سال اقامت در هاروارد بورس تحصیلی در آلمان را پذیرفت و در سال ۱۸۸۸ به دانشگاه لایپزیک رفت. در لایپزیک از محضر ویلهلم وونت^۲ و مباحث درسی او بهره گرفت. خصوصاً بحث نظری وونت در باب ادا و ژست رفتار^۳ تأثیری عمیق بر مید داشت. او همچنین در لایپزیک زیر نظر استانی هال^۴ روان‌شناس فیزیولوژیک امریکایی مطالعاتی انجام داد. به زعم کوزر (Coser, 1977: 343) وونت و هال در تشدید علاقه و ترغیب مید به روان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی تأثیرگذار بودند. در سال ۱۸۸۴ مید به دانشگاه برلین رفت تا از مباحث درس جورج زیمل در فلسفه و روش‌شناسی بهره ببرد. مید در برلین، کاستل و خواهر او هلن را که به دیدار وی رفته بودند به گرمی پذیرفت. چند ماه بعد جورج و هلن پس از رابطه‌ای عاشقانه و دل‌باختگی در اول اکتبر ۱۸۹۱ با یکدیگر پیوند زناشویی بستند. در همین اوان مید پس از دریافت دعوتنامه‌ای از دانشگاه میشیگان امریکا

-
1. Josiah Royce
 2. Wilhelm Wundt
 3. gesture
 4. Stanley Hall

برای تدریس دروس فلسفه و روان‌شناسی تحصیلات خود را در آلمان نیمه تمام گذاشت و در مقام مربی در دانشگاه میشیگان مشغول به کار شد (Coser, 1977: 343).

مید در دانشگاه میشیگان با مردان بزرگی چون چارلز هورتون کولی^۱ جان دیویی^۲ و جیمز تافتس^۳ آشنایی و دوستی یافت. خصوصاً بین مید و دیویی صمیمیت و رابطه‌ی دوستی پایداری به وجود آمد، به طوری که وقتی دیویی ریاست دانشکده فلسفه دانشگاه شیکاگو را پذیرفت، مید را با خود به شیکاگو برد. در آن ایام شهر شیکاگو شهری در حال توسعه و رشد سریع بود.

توسعه صنایع جدید، نرخ بالای مهاجرت به شهر، توسعه کالبدی، ایجاد آسمان‌خراش‌های بلندمرتبه، علی‌الخصوص تأسیس دانشگاه شیکاگو و کمک‌های مالی صاحبان صنایع بزرگ چون جان دی را کف‌بر به منظور تأمین بودجه تأسیس دانشگاه، شهر شیکاگو را به کانون تحولات اجتماعی و دانشگاه شیکاگو را به فضای فکری مهیج و جاذبی بدل کرده بود. خصوصاً مهاجرت‌های عظیم و سریع به این شهر، زمینه را برای شکل‌گیری مسائل اجتماعی، تضاد ارزش‌ها، اختلافات طبقاتی و آشوب‌های شهری به ویژه در مناطق و محله‌های فقیرنشین فراهم می‌کرد و محیط شهر شیکاگو را به عنوان آزمایشگاهی برای مطالعات اجتماعی و علمی و اجرای طرح‌های اصلاح اجتماعی در اختیار دانشگاه قرار می‌داد.

دانشگاه شیکاگو اندک زمانی پیش از آمدن دیویی و مید به شیکاگو در سال ۱۸۹۲ به ریاست ویلیام هارپر^۴ استاد مطالعات انجیلی در دانشگاه ییل گشایش یافت. هارپر، رئیس دانشگاه، فرد جاه‌طلب و بلندپروازی بود که می‌خواست شیکاگو به رقابت با دانشگاه‌های قدیم‌تری در شرق امریکا چون هاروارد، پرینستون و ییل برخیزد. او با پیشنهاد حقوق دو برابر و ساعت تدریس کمتر سعی در جلب و جذب شاخص‌ترین و درخشان‌ترین اساتید به دانشگاه شیکاگو داشت.

نخستین دانشکده این دانشگاه کار خود را با جذب هشت تن از اساتید ممتاز که دیویی و مید نیز جزو آنان بودند آغاز کرد (Coser, 1977: 344). شیکاگو فضای فکری پرجاذبه‌ای برای مید و دیویی فراهم آورد و به آزمایشگاهی عملی برای جامعه‌شناسان بدل شد. هم مید و هم دیویی از پدیدآورندگان مکتب فلسفی موسوم به پراگماتیسم^۵ (اصالت عمل) بودند. آنان

-
1. Charles Horton Cooley
 2. John Dewey
 3. James Tufts
 4. William Harper
 5. pragmatism

بر آن بودند که با استعانت از اصول فلسفی این مکتب، روش‌های علمی مورد استفاده در علوم طبیعی را به دیگر حوزه‌های فکری زندگی بکشانند. آنان با تأسیس مکتب جامعه‌شناسی شیکاگو گام عمده‌ای در بسط علوم اجتماعی در ایالات متحده آمریکا برداشتند. گسترش روان‌شناسی اجتماعی^۱ عمده‌ترین و مؤثرترین سهم مید در جامعه‌شناسی و شکل دادن به مکتب فکری موسوم به مکتب شیکاگو بود. در حلقه نخستین مکتب شیکاگو که به پراگماتیست‌های شیکاگو شهرت دارند هایدن تافتس^۲، جان دیویی و جورج هربرت مید قرار داشتند. جان دیویی در سال ۱۹۰۴ دعوت دانشگاه کلمبیا را پذیرفت و به آن دانشگاه منتقل شد. مید و تافتس همچنان در شیکاگو به عنوان سخنگویان مکتب فلسفی پراگماتیسم باقی ماندند. مید در طول سال‌های اقامتش در دانشگاه شیکاگو (۱۸۹۴-۱۹۳۱) خدمات عمده‌ای به حوزه جامعه‌شناسی تعامل‌گرایی نمادین، فلسفه اجتماعی و روان‌شناسی اجتماعی ارائه و شاگردان برجسته‌ای را در مکتب جامعه‌شناسی شیکاگو تربیت کرد. از چهره‌های مهمی که در دانشگاه شیکاگو، تحت نفوذ آراء مید تربیت شدند می‌توان به چارلز موریس^۳، تی. وی. اسمیت^۴، الس ورث فاریس^۵ و هربرت بلومر^۶ اشاره کرد. کلاس‌های درس مید همواره مملو از دانشجویان علاقه‌مند بود. اگرچه او کمتر به پرسش‌ها و بحث‌های کلاس تن می‌داد و از مواجه شدن با دانشجویان گریزان بود، دانشجویان مشتاقانه در کلاس‌های مید حضور می‌یافتند. لئونارد کوتزل^۷ یکی از دانشجویان مید در توصیف او و شخصیت معلمی اش می‌نویسد: برای من درس استاد مید تجربه‌ای منحصر به فرد و فراموش‌نشدنی بود. استاد مید مردی بزرگ و خوش‌رو بود که سیبیلی پر ابهت و ریش ونداکی داشت. معمولاً لبخندی مطبوع و تبسمی محبوب بر لب داشت که به برق چشمانش می‌آمد، چنان که گویی از لطیفه‌ای محرمانه که برای حضار می‌گوید حظ می‌برد... (Cottrel, 1980: 49-50).

مید در اوایل سال ۱۹۳۱، که نزدیک به چهل سال از حضورش در دانشگاه شیکاگو می‌گذشت، درگیر کشمکش‌های سخت شد که بین دانشکده و ریاست وقت دانشگاه به وجود

-
1. social psychology
 2. Hayden Tufts
 3. Charles Morris
 4. T.V. Smith
 5. Ellsworth Paris
 6. Herbert Blumer
 7. Cottrel

آمده بود. این کشمکش به قدری شدت یافت که مید را واداشت طی نامه‌ای از روی تخت بیمارستان استعفای خود را اعلام دارد. او در این نامه قصد خود را مبنی بر ترک دانشگاه و نیز نقل مکان از شهر شیکاگو اعلام کرد. اما یک روز بعد، در ۲۶ آوریل ۱۹۳۱، پس از مرخصی از بیمارستان به طور ناگهانی در ۶۸ سالگی درگذشت. جیمز اچ. تافتس در مراسم یادبود وی گفته است: «او خوش‌بین‌ترین فردی بود که من می‌شناختم. او هم می‌آموخت و هم می‌آموزاند» (Miller, 1973). دیویی، که از دوستان نزدیک وی بود، درخصوص او گفته است: «او از ذهنی عمیقاً اصیل برخوردار بود. به نظرم، اصیل‌ترین ذهن در میان نسل پیشین فلاسفه آمریکا از آن او بود ... نمی‌دانم اگر از ایده‌های تأثیرگذاری که از او گرفته‌ام بی‌بهره بودم، افکار من به کدامین سو می‌رفت» (Dewey, 1931: 310).

پارادایم منتسبه و مکتب متعلقه

با نگاهی به آراء مید می‌توان گفت دیدگاه او در قبال پارامترهای مؤثر بر رفتار دیدگاهی معتدل است، به گونه‌ای که جبریت دورکیمی در قدرت تعیین‌کنندگی^۱ و نیز نیروهای اجتماعی در رفتار و نقش بی‌چون‌وچرای آدمی (انسان) در خلق واقعیت اجتماعی و اصالت او در برابر اصالت جامعه در برداشت تفهیمی و رویکرد تفسیرگرایانه وبر در دیدگاه جورج هربرت مید دیده نمی‌شود. از این رو بسیاری از مفسران و شارحان آراء مید چون کوزر (۱۹۷۷)، ملتزر و مانیس (۱۹۷۸)، شولنبرگ (۱۹۷۸)، ریتزر (۲۰۱۱، ۱۹۷۵) و دیوید چیل (۲۰۰۵) مدعی هستند که مید رفتارگرای اجتماعی مستقلی است که مشرب نظری و رهیافت و روشش به سرچشمه اصلی روان‌شناسی اجتماعی نزدیک‌تر است. او با وجود این، قبل از هر چیز چهره‌ای است تربیت‌شده در مکتب جامعه‌شناسی و در روان‌شناسی اجتماعی خود خصوصاً آنجا که در نظریه تکوین شخصیت^۲ تقدم و نه اصالت را به جامعه در برابر فرد می‌دهد (بدون آنکه قابلیت‌های منحصر به فرد آدمی را انکار کند) در کسوت یک جامعه‌شناس واقعیت‌گرا ظاهر می‌شود و آنجا که دم از استعدادهای ذاتی و جبلی آدمی چون خردورزی، تعقل، تفکر، تعامل، قدرت سخنوری، قدرت ارزیابی و توانایی تفسیر می‌زند در هیئت یک جامعه‌شناس بر ساخت‌گرا و تفهیمی جلوه می‌کند.

1. determinism

2. Self

آنچه اکثر مفسران آراء مید در آن اجماع دارند این است که او فیلسوفی پراگماتیست است که در مکتب جامعه‌شناسی تربیت شده است، مدافع رفتارگرایی اجتماعی در مقابل رفتارگرایی روان‌شناختی و اتسونی با گرایش وافر به حوزه روان‌شناسی اجتماعی است.

بر اساس طبقه‌بندی پارادایماتیک ریتزر می‌توان مید را به لحاظ انتساب پارادایمی به پارادایم اصالت تعریف یا برساخت اجتماعی^۱ و از نظر تعلق مکتبی به مکتب کنش متقابل نمادین^۲ متعلق دانست (Ritzer, 1975: 96-108).

نضج و بسط پارادایم تفهیمی و تفسیرگرا در جامعه‌شناسی، کانون توجه بسیاری از جامعه‌شناسان را از سیادت و تفوق بی‌چون و چرای جامعه و نیروهای اجتماعی بر آدمی به انسان و اصالت او به عنوان موجودی خودآفرین، جامعه‌آفرین، خردورز، مفسر، ارزیاب، خلاق و فعال و خودمختار و باراده‌ای مستقل معطوف ساخت.

مانیس و ملترز (۱۹۷۸) معتقدند انتساب مید به جامعه‌شناسی او را مقید به پذیرش سیادت جامعه بر فرد و هژمونی نیروهای اجتماعی و اصالت جامعه بر فرد آدمی نمی‌سازد، بالعکس او با قبول تقدم جامعه بر فرد، همچون وبر و اصحاب پارادایم تفهیمی فرد را نیز عنصری خلاق و فعال در فرایند تعامل فرد و گروه به شمار می‌آورد. از این منظر مید دیدگاهی معتدل در قبال پارامترهای مؤثر بر رفتار اتخاذ می‌نماید که در آن گرچه جامعه در پروسه برهمکنش فرد و گروه تقدم دارد، فرد نیز واجد استقلال، آگاهی و قدرت تشخیص و تفسیر است.

ریتزر نیز در باب اولویت فرد یا جامعه می‌نویسد:

«آنچه در نظریه مید شایان توجه است مسئله تقدم^۳ جامعه بر فرد است نه اصالت آن. از این منظر هردو اصیل‌اند، هردو متظاهر شوند^۴ و رشدیابنده^۵ که در رابطه دیالکتیکال با یکدیگر قرار می‌گیرند و بروز و ظهور و قوام و دوام می‌یابند» (Ritzer, 2011: 478).

مید خود نیز در شرح «تقدم» جامعه بر فرد و نه در نفی اصالت آدمی می‌نویسد: «در روان‌شناسی اجتماعی رفتار گروه اجتماعی را بر حسب رفتار تک تک افراد تشکیل دهنده آن بنا نمی‌کنیم، در عوض با کلیت اجتماعی معین فعالیت پیچیده گروه آغاز می‌نماییم که در آن

-
1. social definition/ construction paradigm
 2. symbolic interactionism
 3. priority
 4. emergent
 5. developmental

رفتار هریک از افراد تشکیل دهنده آن مجموعه را به منزله عناصر و آحاد تحلیل می‌کنیم. از این منظر روان‌شناسی اجتماعی ضمن به رسمیت شناختن قابلیت‌های فرد به عنوان موجودی خلاق، خودمختار، آگاه و فعال، در مناسبات میان فرد و گروه تقدم را به گروه و جامعه می‌دهد» (Mead, 1962: 7).

ریتزر در تحلیل آراء مید و تعیین جایگاه نظریه او برحسب پارادایم‌ها و مکاتب مربوط به هر پارادایم بر این باور است که تعامل‌گرایی نمادین مید با اصالت دادن به جامعه و فرد معتقد است رفتار آدمی در درون متن یا زمینه اجتماعی خاص و به گونه‌ای ذهنی تعیین می‌شود و آگاهی اجتماعی و شناخت خویشتن نیز پا به پای هم در اثر ارتباطات ذهنی از طریق کنش‌های متقابل با دیگران به وجود می‌آیند. از این رو مید و سایر پیروان مکتب کنش متقابل نمادین متوجه جریانات جامعه‌پذیری آدمی و ساخته شدن شخصیت^۱ هستند.

مید با قبول قابلیت‌های ممتاز و توانایی‌های بی‌همتای انسان جدا از جامعه به این موضوع اصرار می‌ورزد که انسان دارای فکر و ذهن^۲ و خود یا ضمیر^۳ اساساً یک ساخت^۴ و یک ساختار اجتماعی^۵ است که از تجربه اجتماعی^۶ برخاسته است و از این روی ما می‌توانیم به «خودی» مستقل و مجرد پی ببریم که برخاسته از تجارب اجتماعی در درون متن جامعه است. بدین ترتیب مید «ذهن» و «خود» را موضوعاتی می‌داند که تنها در جریان تعامل فرد یا زمینه اجتماعی و ارتباطات متقابل^۷ به وجود می‌آیند و لذا از حیث تاریخی تقدیم بر جامعه ندارند. ولی چگونه تعامل و ارتباطات متقابل قبل از اینکه «ذهن» و «خودی» وجود داشته باشند حادث می‌گردند؟ مید دلیل می‌آورد که توانایی و قابلیت انسان جهت کنش متقابل یک هدیه بیولوژیک و خاص نوع برتر حیوانات یعنی انسان است. مید همچنین به عامل زبان و قدرت سخنوری^۸ انسان اشاره می‌کند و عقیده دارد انسان تنها موجودی است که با داشتن قدرت تکلم نه تنها به قابلیت بیولوژیک خود از تعامل و ارتباط ابعاد تازه‌ای می‌بخشد، بلکه عامل

-
1. construction of self
 2. mind
 3. self
 4. construct
 5. social structure
 6. social experience
 7. interaction
 8. speaking

زبان جریان جامعه‌پذیری را ممکن می‌سازد. با زبان انسان دیدگاه و نکته نظرات دیگران را درونی می‌سازد، با زبان کنترل اجتماعی میسر می‌شود و بالاخره از طریق زبان تعامل اجتماعی محقق و به تکوین ذهن (فکر) و پیدایی ضمیر خودآگاه^۱ منجر می‌گردد (نگاه کنید: Coser, 1975؛ رشونبرگ، ۱۹۷۸؛ Mead, 1934؛ دوچ و کراوس، ۱۹۹۲؛ اسکفلر، ۱۳۶۶؛ محسنی تبریزی، ۱۳۸۸؛ Cheal, 2005؛ Ritzer, 1975 and 2011).

منابع فکری و ریشه‌های معرفتی مید

منابع فکری و ریشه‌های معرفت و اندیشه مید متعدد و متنوع است. نحله‌های نظری، مشارب فکری و فلاسفه اجتماعی متعددی در تکوین افکار و آراء مید تأثیر بسزایی داشتند: نخست، نظریه لامارک در رابطه با این مسئله که فهم رفتار ارگانسیم تنها در سایه تطابق آن با محیط امکان‌پذیر است و محیط عامل اصلی و مؤثر در تکوین رفتار ارگانسیم است. دوم، داروین‌سیم اجتماعی و تز تکاملی داروین که ناظر بر دگرگونی، تطور و تکامل گونه‌های زیستی است و اینکه هیچ چیز پایدار نیست، مگر خود فراگرد و ارگانسیم و محیط به گونه‌ای متعامل تعیین‌کننده هستند.

سوم، مکتب پراگماتیسم و فلسفه اصالت عمل که معتقد است اولاً آگاهی و شعور همواره امری قصدمند و هدفدار بوده و به صورت ابزاری جهت تطابق با محیط به کار می‌رود. از این رو درک امری انتخابی است. ثانیاً واقعیت حقیقی «آن بیرون» در دنیای واقعی وجود ندارد، با عمل، در جهان زیست و نسبت به آن است که خلق و پدیدار می‌شود. ثالثاً انسان‌ها معرفت و دانش خود را در باب جهان براساس آنچه معلوم شده برایشان نافع و سودمند است به خاطر سپرده، بنا می‌کنند و آنچه را بالعکس بی‌فایده و ناکارآمد است کنار می‌گذارند. رابعاً انسان‌ها پدیده‌ها و امور مادی و اجتماعی را مطابق کاربردشان تعریف و تفسیر می‌کنند. خامساً اگر چنانچه انسان‌ها در پی شناخت کنشگران‌اند لازم است شناخت خود را بر پایه آنچه انسان‌ها عملاً در جهان انجام می‌دهند بنا کنند. بدین ترتیب مکتب پراگماتیسم بر تعامل کنشگر با جهان پیرامون، مشاهده کنشگر و زیست جهان به صورت فرایندهای پویا و نه ساختارهای ایستا و اهمیت توانایی کنشگر در تفسیر دنیای اجتماعی تأکید می‌کند.

1. self - consciousness

مید همچون دیگر پراگماتیست‌ها نظیر جیمز و دیویی معتقد بود معنای جمله را باید در نتایج عملی که آن جمله به بار می‌آورد جستجو کرد. آنچه را باید از این سخن دریافت، اهمیتی است که پراگماتیسم به نقش و اصالت عقل، تعقل و خردورزی^۱ می‌دهد. مید از این نظر به طور محسوس از مک دوگال واضح نظریه «منشأ غریزی رفتار» که خود تحت تأثیر نظریه داروین قرار داشت، فاصله گرفت. مک دوگال در تفسیری که از تکامل به دست داد، عمدتاً به تعیین کننده‌های ژنتیکی و خودبه‌خودی، غیرارادی و غیرعقلانی رفتار تکیه می‌کرد. برای مید، یکی از خصوصیات ممتاز و خاص انسان، توانایی او در تغییر جریان تکامل به مدد توانمندی‌ها و قدرت اندیشه و تعقل خود و هدایت این جریان است (به نقل از: دوچ و کراوس، ۱۹۹۲: ۱۹۸).

چهارم، روان‌شناسی کارکردی^۲ که معتقد است تفکر به صورت انعکاسی نمودی از رفتار تطبیق شده است.

مید با تلفیق نظریات پراگماتیست‌ها و فانکشنالیست‌ها به ابراز این نظر پرداخت که حیات ارگانیکی خصوصیتی فعال^۳ داشته، ارگانیسم صرفاً به محرک‌ها عکس‌العمل نشان نداده، بلکه به انتخاب محرک‌ها و در ضمن جریان مداوم فعالیت مبادرت می‌ورزد.

پنجم، سنت مذهبی استقلال‌طلبانه نیوانگلندی که بر اصالت آدمی و ماهیت خودمختار و مستقل انسان تأکید می‌ورزید و بر مسئولیت اجتماعی و وظیفه اخلاقی آدمی نسبت به اجتماع اصرار داشت.

ششم، فلسفه کانت و آراء برخی از ایدئالیست‌های رمانتیست آلمانی نظیر فیخته، شلینگ و هگل که بر فراگرد و دگرگونی تأکید دارد و به دنبال کشف و شناسایی آزاد و مسئول خودمطلق و من فراگذرنده به عنوان آفریننده جهان انسانی است. به نظر این فلاسفه «ما»^۴ به عنوان «خودهایی»^۵ تعیین می‌کنیم که جهان چیست؟ مید با تغییر این نظر ایدئالیستی معتقد است که برای «ما» به عنوان «خودها»^۶ مفهوم جهان تعیین می‌شود (نگاه کنید: Coser, 1977: 349).

هفتم، مکتب رفتار واتسون و رفتارگرایی روان‌شناختی که بر رفتار فعلیه و قابل مشاهده افراد می‌پرداخت و کانون توجه خود را به محرک‌های برانگیزاننده پاسخ متمایل می‌ساخت.

-
1. contemplation
 2. functional psychology
 3. active
 4. we
 5. as selves
 6. For us as the selves

رفتارگرایی واتسون با رد سهم خصوصیت اجتماعی کارکرد نمادی و منتفی دانستن خصوصیات فردی و قلمرو مشاهدات خود افراد که مختص هریک از آنهاست می‌کوشید نقش ذهن کنشگر را در برخورد با محیط کنار بگذارد.

مید با آنکه اهمیت رفتار قابل مشاهده را در نظریه واتسون تصدیق می‌کند، می‌کوشد ضمن نقد رفتارگرایی واتسون، رفتارگرایی اجتماعی را جایگزین آن سازد.

مید معتقد بود که رفتارگرایی روان‌شناختی واتسون جهان زیست را به طرز کار اعصاب و عضلات محدود و چیزها را به شدت ساده می‌کرد و اکتساب نماد^۱ را که به وسیله آن فرد می‌تواند بر خود تأثیر گذارد و رفتار خویش را از طریق پیش‌بینی و نظارت پیامدهای آن اصلاح کند، نادیده می‌گرفت. به نظر مید واتسون هیچ درکی از آگاهی کنشگر و فرایندهای ذهنی ندارد. بالاخره، مید و واتسون در باب رفتار انسان و حیوان اختلاف نظر دارند. در حالی که واتسون تفاوتی بین مکانیسم حاکم بر رفتار انسان و حیوان قائل نیست، مید معتقد است تفاوتی عمده و کیفی در این خصوص وجود دارد. کلید این تفاوت را می‌توان به صورت برخورداری انسان از توانایی‌های ذهنی دانست که به آدمی امکان می‌دهد در فاصله محرک و پاسخ با استفاده از زبان در باب نحوه پاسخ تصمیم‌گیری کند (نگاه کنید: Ritzer, 2011؛ دوچ و کراوس، ۱۹۹۲؛ اسکفلر، ۱۹۹۴؛ Coser, 1977؛ Schellenberg, 1978؛ Meltzer and Manis, 1978).

نگاهی مجمل بر آراء مید

تعامل‌گرایی نمادین با مید آغاز می‌شود. این مکتب جامعه‌شناختی در مقابل تقلیل‌گرایی روان‌شناختی و روان‌شناسی رفتار گرایانه واتسونی، و کارکردگرایی ساختاری پا گرفت و اشتها یافت.

مید بی‌شک صائب‌ترین چهره در بین تعامل‌گرایان نمادین و شامخ‌ترین روان‌شناس اجتماعی اوایل قرن بیستم امریکاست. او همراه با پیرس، جیمز، تافتس و جان دیویی از زعمای مشاهیر حلقه نخستین نحلّه عمل‌گرایی^۲ و از پایه‌گذاران مکتب جامعه‌شناسی شیکاگو به شمار می‌آید.

او با تقدم بخشی به دنیای اجتماعی و بدون نفی قابلیت‌ها و استعدادهای ذاتی آدمی

1. symbol
2. pragmatism

معتقد است رفتار آدمی در درون متن یا زمینه اجتماعی به گونه‌ای ذهنی تعیین می‌شود و آگاهی اجتماعی، ذهن، خود و شناخت خویشتن نیز پایه پای هم در اثر ارتباطات ذهنی و از طریق کنش‌های متقابل با دیگران از دل و از درون دنیای اجتماعی برمی‌خیزد و پدید می‌آید. مید «عمل» را اساسی‌ترین و مهم‌ترین واحد در نظریه اجتماعی خود در نظر می‌گیرد. از نظر مید ارگانیزم انسانی خصوصیتی فعال دارد و دریافت‌کننده منفعل محرک‌های محیط نیست. عمل مشتمل بر چهار مرحله غریزه، ادراک، واری و انجام عمل است. به زعم مید رابطه‌ای دیالکتیکی بین چهار مرحله وجود دارد. عمل اجتماعی شامل دو نفر یا بیش از دو نفر است. عمل ارگانیزم رابطه بین فرد و محیط زیست او را تعیین می‌کند. مید ادراک را به منزله فرایند فعال مفروض می‌گیرد و در انجام عمل پاسخی که به محرک داده می‌شود انتخاب شده است. به علاوه فرد محرک را تفسیر می‌کند و به صورت نمادین به آن پاسخ می‌گوید. شیوه اصلی عمل اجتماعی از نظر مید ژست یا اداهاست. با آنکه هم انسان‌ها و هم حیوانات قادر به گفتگوی ژست‌اند، مید تنها انسان‌ها را قادر به فهم معنای آگاهانه ژست یکدیگر می‌داند. از نظر او انسان‌ها همچنین قادر به ایجاد ژست‌آوایی هستند. این امر توانایی متمایز انسان‌ها را در ابداع و کاربرد نمادهای معنی‌دار نشان می‌دهد. نمادهای معنی‌دار نه تنها سبب شکل‌گیری و تکوین زبان و توانایی متمایز انسان در برقرار کردن ارتباط با دیگر انسان‌ها می‌شود، بلکه تکوین آگاهی، پیدایی فکر و تعامل نمادین را ممکن می‌سازد. در اندیشه مید مجموعه فرایندهای ذهنی از جمله آگاهی، شعور، تصورات ذهنی و عقل و معنی که ذهن نامیده می‌شود جزئی از فرایند اجتماعی بزرگ‌ترند.

انسان دارای این قابلیت بی‌همتا است که با خود سخن گوید و به خود به عنوان موضوعی در میان دیگر خودها بنگرد. او معتقد است تمام جریانات ذهنی در فرایند اجتماعی جای دارد و نه در مغز «خود»، که از نظر مید در میان «خودهای دیگر» پدید می‌آید. از این رو «خود» از فرایند اجتماعی برمی‌خیزد. «خود» در واقع این توانایی انسان است که خویش را به سان شیئی ببیند، خویش را به جای دیگران بگذارد، خود را از دریچه چشم دیگران بنگرد و چون دیگران عمل کند. مید ریشه‌های تکوین «خود» را به سه مرحله مقدماتی^۱، بازی^۲ و بازی گروهی^۳

-
1. preparatory stage
 2. play stage
 3. game stage

مربوط می‌داند. خصوصاً ظهور «دیگری عام»^۱ در مرحله بازی گروهی حائز اهمیت است. در این مرحله کودک دیگران^۲ را به صورت واحدی کلی در درون خود می‌پذیرد و نسبت به خواسته‌ها و تمایلات جمع آن‌ها عکس‌العمل نشان می‌دهد. او همچنین تعداد کثیری از افراد را با خواسته‌های متفاوت در ذهن خود مجسم می‌سازد. به زعم مید زمانی که چنین ظرفیتی در کودک به حد کافی توسعه و گسترش یافت و او در این راه تجارب کافی اندوخت، آن وقت قادر است زندگی اجتماعی و گروهی را آن گونه که مطلوب دیگران و سازگار با انتظارات و هنجارهای گروه است دنبال کند، چه او ظرفیت لازم را جهت انجام کنش‌های متقابل با دیگران و تعامل اجتماعی دارا شده و به اصطلاح «اجتماعی» گردیده است. یعنی در درون او تصویری از جمع افراد تعبیه شده و او بر پایه این پدیده درونی، رفتار اجتماعی مناسب و معقول را برای خود در نظر می‌گیرد. در بررسی افکار و نظریات مید در باب «خود» ظاهراً به نظر می‌رسد که او فرد را تابع درخواست‌ها و تمایلات گروه حاکم بر او می‌داند، در حالی که تحلیل مید از ساختمان «خود» تحلیلی بدیع و یگانه است. در واقع مید برای شخصیت^۳ دو جنبه یا بعد در نظر می‌گیرد: «به من» یا «مرا»^۴ و «من»^۵.

به زعم مید «به من» ساخته و پرداخته جامعه است که در آن خواسته‌های اجتماعی متجلی است. مید به من را مجموعه دیدگاه‌ها، تعاریف، شناخت‌ها، انتظارات و معانی می‌داند که از درون ضوابط و روابط اجتماعی و محیط خارجی برخاسته، به عمل فرد روش، منش، حظ و جهت می‌دهد.

مید «به من» را عامل اجتماعی فرض می‌کند و آن را بخش ناظر، منظم، هادی، قراردادی و خارجی (بیرونی) شخصیت می‌داند. نقش اصلی «به من» کنترل اجتماعی است. نتیجتاً هر عملی در فرد از «من» شروع می‌شود و در «به من» خاتمه می‌یابد.

در مقابل «من» را مید بخش مکمل «به من» در نظر می‌گیرد. «من» دنباله‌روی خواسته‌های جامعه نیست. در واقع «من» بعد عکس‌العملی شخصیت است که در مقابل «به من» قیام می‌کند. این بخش از شخصیت به زعم مید بخش فردی، مبدع، خلاق، نامنظم و غیرهادی شخصیت فرد

-
1. generalized other
 2. others
 3. self
 4. me
 5. I

را شامل می‌شود که ظهور و تجلی فرم‌های نویی از رفتار را در عمل تسهیل می‌کند، تک‌روی‌های فردی را سبب می‌شود و نوعی اصالت فردی^۱ به عمل آدمی می‌دهد. مید معتقد است مجموعه «من» و «به من» سبب می‌شوند فرد در عین حال و تا حدود زیادی که تابع جامعه می‌باشد وجود و رفتاری منحصر به فرد هم داشته باشد. از طرفی مجموعه «من» و «به من» سبب می‌شوند که فرد (شخصیت فرد) جنبه فاعلی و مفعولی به خود بگیرد. یعنی هم بسنجد و هم سنجیده شود، هم بیازماید و هم آزموده شود، هم بشناسد و هم شناسنده شود. بدین ترتیب برای مید در عین حال که ذهن، فکر، شخصیت و رفتار آدمی محصول جریانات اجتماعی است، در همان حال آدمی مستمراً و به طور لاینقطع به آن جریانات پاسخ و عکس‌العمل ابراز می‌کند.

اسکفلر (۱۹۹۴) در تحلیل و نقد آراء مید می‌گوید:

به اعتقاد من مید نقش فراگردهای نمادی را در زندگی انسان، راه‌هایی را که ما را قادر می‌سازد با استفاده از زبان مشترک چشم‌اندازهای دیگران را درک کنیم، به اندیشیدن معقول پردازیم، تصویری از جهان فیزیکی و جهان اجتماعی، که خودهای خویش و نظارت بر اعمال خود را در درون آن‌ها تعریف می‌کنیم، به دست آوریم و ساخت‌های بهنجار و انتزاعی برای هدایت تلاش اجتماعی صورت‌بندی کنیم، توضیح می‌دهد.

مید به درستی تحت تأثیر شدید معانی مشترکی است که نمادگرایی پیش می‌نهد. با این همه باید گفت او در تفسیر چنین معانی مشترکی برحسب واکنش‌ها، چندان موفق نیست. نتیجه‌گیری من این است که دیدگاه تفسیرگرایانه مید نه «اخلاقی» بلکه اجتماعی است. آنچه او توصیف می‌کند، فراگرد عام اجتماعی شدن در جامعه انسانی است. اما تفاوت‌های عمیقاً مهم اخلاقی و اجتماعی انسانی را، که جملگی دارای دیگرهای عمومیت‌یافته و فراگردهای مشترک نمادی مخصوص به خودشان هستند، از یکدیگر جدا می‌کند. از نقطه نظر اخلاقی، تکامل صرفاً به معنی دستیابی به یکدیگر عمومیت یافته نیست، بلکه به معنی انتخاب از میان دیگرهای عمومیت یافته رقیب و آرمان‌های رقیب درباره خودیت که از سوی این دیگرها تعریف می‌شوند نیز است (ص ۲۴۵-۲۴۶).

در کلام آخر می‌توان به این گفته استراوس (Straus, 1956: 16) بسنده کرد که گفت: «آنچه مید برای ما می‌آورد چندان مجموعه فرضیه‌های خاص او یا حتی نظریه او نیست، بلکه چهارچوب مرجع نسبتاً انتزاعی است که چنانچه با دقت کافی به آن بنگریم، خواهد توانست بیش از

1. individuality

هر چهارچوب دیگری پرسش‌هایی را مطرح سازد و خطوط تحقیقی و زمینه‌های پژوهشی را فراهم آورد».

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) اینک مفتخر است که اثر وزین مید، ذهن، خود و جامعه، را به فارسی برگردانده، به زیور طبع آراسته و آن را تقدیم دانش‌پژوهان خصوصاً علاقه‌مندان به آثار کلاسیک جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی نماید. چه جای خالی بسیاری از کتب و منابع کلاسیک جامعه‌شناسی ترجمه شده به فارسی در ایران خالی است.

تهران، زمستان ۱۳۹۹

دکتر ع. محسنی تبریزی، استاد دانشگاه تهران

منابع

فارسی

- اسکفلر، اسرائیل (۱۳۷۴)، چهار پراگماتیست: درآمدی بر فلسفه پیرس، جیمز، مید و دیویی، ترجمه محسن حکیمی، تهران: نشر مرکز.
- دوچ، مورتون و کراوس، م. روبرت (۱۳۷۴)، نظریه‌ها در روان‌شناسی اجتماعی، ترجمه مرتضی کتبی، تهران: دانشگاه تهران.
- ریتزر، جورج (۱۳۹۳)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، ترجمه هوشنگ نایی، تهران: نشر نی.
- محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۸۸)، مبانی و کلیات روان‌شناسی اجتماعی (پلی کپی درسی)، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

لاتین

- Cheal, D. (2005), *Dimensions of Social Theory*, Palgrave Macmillan, New York.
- Coser, L. (1977), *Masters of Sociological Thought*, Harcourt Brace Jovanovich, Inc. New York.
- Cottrell, L. (1980), "George Herbert Mead: The Legacy of Social Behaviorism" In R.K. Merton and M. W. Riley.
- Dewey, J. (1931), "George Herbert Mead", *The Journal of Philosophy*, XXVIII, 12, June 4. p. 130.
- Mead, G. H. (1934), *Mind, Self, and Society*, University of Chicago Press, Chicago.
- Meltzer, B. and Manis, J. (1978), *Symbolic Interactionism: A Reader in Social Psychology*, Boston: Allyn and Bacon.
- Miller, D. (1973), *George Herbert Mead: Self, Language and the World*, Austin: University of Texas Press.
- Ritzer, G. (1975), *Sociology: A Multiple Paradigm Science*, Allyn and Bacon, Inc., Boston.
- Ritzer, G. (2011), *Sociological Theory*, New York: McGraw Hill.
- Schellenberg, J. (1978), *Masters of Social Psychology*, Oxford University Press, New York.
- Straus, A. (1956), *The Social Psychology of George Herbert Mead*, Chicago, University of Chicago Press.

پیشگفتار

در سطور پیش‌رو، اهم خطوط نظام روان‌شناسی اجتماعی^۱ جورج هربرت مید عرضه شده است. آراء و دیدگاه‌های مید از سال ۱۹۰۰ میلادی، در دانشگاه شیکاگو و در کلاس درس مشهور و بسیار اثرگذار «روان‌شناسی اجتماعی» وی توسعه یافت. هر سال بر تعداد دانشجویانی که با علایق روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی، آموزش، حقوق بشر و فلسفه به این دوره می‌پیوستند، افزوده می‌شد. سالیان متمادی این‌گونه بود - و کتاب‌هایی یکی پس از دیگری منتشر می‌شدند بر تأثیر افکار مید بر دانشجویان متعدّدش گواهی می‌دادند. اثر حاضر برای آنهایی که علایق مشابهی دارند می‌تواند به همان میزان مطلوب و ارزشمند باشد. برای بسیاری از مخاطبان آراء مید، آرائی که بدو^۲ و زمانی هم انسان‌مداران^۳، هم عالمانه می‌نمودند، به اصلی‌ترین محور جهت‌گیری ایشان در زندگی روشنفکرانه و معطوف به ارزش‌مداری تبدیل شد. دوره آموزشی «روان‌شناسی اجتماعی»، بنیادهای اندیشه مید را شکل داد. در واقع، این دوره معرف مید به عنوان یک دانشمند بود؛ تأملات فلسفی و کنش اجتماعی او بر همین اساس استوار بودند. امیدواریم که به دنبال این کتاب، کتاب‌های جنبش‌های فکری قرن نوزدهم^۴ و فلسفه عمل^۵ نیز به زیور طبع آراسته شوند. این سه کتاب در کنار هم سه حوزه اصلی کار مید را معرفی می‌کنند: روان‌شناسی اجتماعی و فلسفه اجتماعی، تاریخ پندارها و عمل‌گرایی نظام‌مند^۶. کتاب فلسفه حال^۷ با ویراستاری آرتور مورفی که پیش‌تر در سال ۱۹۳۲ توسط انتشاراتی اوپن کورت در شیکاگو^۸ منتشر شده بود، این مجموعه را کامل می‌کند.

اگرچه پروفیسور مید مقالات متعدّدی در حوزه روان‌شناسی اجتماعی منتشر نمود (همان‌گونه که کتاب‌نامه پایانی کتاب مؤید این ادعاست)، هرگز موضع و یافته‌های خود را به شکلی جامع و به صورت یک نظام، تدوین و معرفی نکرد. در این کتاب در نظر داریم تا وظیفه معرفی نظام‌مند را به انجام رسانیم و درصددیم تا حدودی با مرتب کردن مطالبی که در کلاس

-
1. Social psychology
 2. *Movements of Thought in the Nineteenth Century*
 3. *The Philosophy of the Act*
 4. *Systematic pragmatism*
 5. *The Philosophy of the Present*
 6. Open Court Publishing Company, Chicago

مطرح کرده و تا حدی نیز از طریق ارجاعات متعدد و در مواقع مناسب به نوشته‌های منتشرشده مید، به این هدف دست یابیم. این کتاب را می‌توانیم دروازه طبیعی ورود به دنیای فکری جورج هربرت مید تلقی کنیم.

هیچ‌کدام از مطالبی که در اینجا مورد استفاده قرار گرفته است، قبلاً به چاپ نرسیده‌اند. کتاب در اصل مرکب از دو مجموعه بی‌نظیر از تقریرات دانشجویان این دوره آموزشی است که با برگزیده‌هایی از سایر یادداشت‌های مشابه و منتخبی از نوشته‌های چاپ‌نشده مید ترکیب شده است. به‌عنوان مبنای کار از تقریرات دوره روان‌شناسی اجتماعی که در سال ۱۹۲۷ برگزار شده، استفاده شده است. دسترسی به این مجموعه، در کنار تعدادی از مجموعه‌های مشابه سایر دوره‌ها را مدیون از خودگذشتگی و آینده‌نگری آقای جورج آنانیوس^۱ هستیم. او که به‌عنوان دانشجو اهمیت مطالبی را که مید در کلاس می‌گفت (همیشه بدون یادداشت ارائه می‌شدند) درک می‌کرد، آقای آلون کاروس^۲ را همکار دلسوزی دید که می‌تواند ابزار لازم برای استخدام افرادی برای تقریر مطالب کلاس‌های مختلف را به خدمت گیرد. مطالب تقریر شده از نظر کامل بودن درجات متفاوتی دارند اما بنیادی‌ترین مجموعه‌ای که برای این کتاب استفاده شده، بسیار کامل است. اگرچه این مجموعه را به‌هیچ‌عنوان نمی‌توان یک تقریر تمام‌عیار دانست اما بی‌شک به‌مانند هر تقریری که از متفکران بزرگ سال‌های پیش برجای مانده، مناسب و مطمئن است. گروه فلسفه دانشگاه شیکاگو امکان استفاده از این دست‌نوشته‌ها را فراهم آورد.

دست‌نوشته‌های اولیه با یادداشت‌های قابل‌اطمینان و کامل یک دانشجوی کوشای دیگر به نام روبرت پیچ در ابعاد قابل‌ملاحظه‌ای غنا یافتند. این یادداشت‌ها به‌ویژه از آن جهت اهمیت دارند که به سال ۱۹۳۰ یعنی آخرین سالی که این دوره به شکل کامل خود در شیکاگو ارائه شد، مربوط می‌شوند. در دل مطالب سال ۱۹۲۷ (پس از مرتب نمودن، حذف حشو و زوائد و تصحیح اسلوبی) هم در درون متن و هم به شکل پی‌نوشت، بخش‌هایی از مطالب سال ۱۹۳۰ اضافه گردید. همین کار در ابعادی محدودتر در مورد مطالب سایر دوره‌ها انجام شد و منتخبی از مجموعه‌هایی غیر از تقریرات سال‌های ۱۹۲۷ و ۱۹۳۰ در دل مطالب گنجانده شد، که به سال آن‌ها نیز اشاره شده است. مطالب دست‌نوشته‌هایی که به این صورت گنجانیده شده، با افزودن «دست‌نوشته» پس از گزیده منتخب مشخص شده است. انتخاب تمامی عناوین بر

1. George Anagnos
2. Alvin Carus

عده ویراستار بوده است. سایر نکات تکمیلی در داخل گروه آورده شده‌اند. مقاله‌های تکمیلی یک، دو و سه مجموعاً و عملاً یک تقریر منتشر نشده را شکل می‌دهند. مقاله چهارم گردآوری‌ای است که با استفاده از مجموعه‌ای از یادداشت‌های کلاس مبانی علم اخلاق در سال ۱۹۲۷ تدوین شده است. از آقایان آنانیوس، کاروس و پیچ بسیار سپاسگزارم که مجموع مطالب مورد استفاده را در اختیار من قرار دادند. پروفیسور اسمیت و پروفیسور هربرت بلومر بخش‌هایی از این تقریرات را مطالعه کرده و نظر خود را درباره آن‌ها بیان کردند. آقای جان بروستر^۱ و پروفیسور آلبرت دونام^۲ اوقات فراغت خود را صرف این کار کرده و برداشت‌های شخصی خود را از دیدگاه‌های مید در اختیار من نهادند. تعداد دانشجویانی که مرحمت کرده و یادداشت‌های کلاسی خود را در اختیار من گذاردند بیش از آن است که بتوانم از آن‌ها نام ببرم و به این وسیله می‌خواهم از آن‌ها صمیمانه تشکر کنم. اگرچه آقایان بروستر، لوییس باسی و پروفیسور مریت مور مطالبی را اضافه کردند اما وظیفه اصلی تهیه کتابشناسی را پروفیسور دونام بر عهده داشت. آقای آرتور برگولز^۳ مسئولیت تنظیم کتابشناسی نهایی را بر عهده گرفت. کمک مالی کمیته پژوهش‌های علوم انسانی دانشگاه، کمک ارزشمندی در آماده‌سازی تقریرات بود. خانم راشل استیونسون زحمت مرتب کردن علائم و نشانه‌های پراکنده را متقبل شد. پروفیسور جیمز تافتس^۴ سخاوتمندانه زحمت خواندن اسناد را بر دوش کشید. همسر من در آماده‌سازی نمایه کمک کرد. در تمامی مراحل کار، کارمندان انتشارات دانشگاه به قدر کافی کمک کردند.

به‌خوبی آگاهم که تمامی تلاش‌های مشترک ما نتوانسته است به تدوین کتابی منتهی شود که آرزو داشتیم ای کاش هربرت مید می‌نوشت. مع‌الوصف، شاهدی بر این مدعا نیست که اگر مید عمری طولانی‌تر داشت، افکار و آراء خود را در قالب کتابی به قلم خویش تنظیم می‌نمود. اینکه او نویسنده سیستم فکری معین نبود معلول این حقیقت است که او همیشه درگیر ساخت سیستم بوده است. اندیشه او در پویایی درونی خود غنی‌تر از آن بود که به او اجازه دهد بنشیند و پندارهایش را به‌طور سیستماتیک مرتب کند. نبوغ او در بهترین حالت، خود را در کلاس درس به منصفه ظهور می‌رسانید. شاید کتابی این چنین - با لحنی تلقینی، پراز خلل و

1. John M. Brewster
2. Albert M. Dunham
3. Arthur C. Bergholz
4. James H. Tufts

فرج، ناقص و جدلی - مناسب‌ترین شکل برای معرفی اندیشه‌های اوست؛ شکلی که بهتر می‌تواند در هر دو بعد زمانی و مکانی مخاطب عام‌تری را (به قول وایت‌هد) با افکار متهورانه‌ای آشنا سازد که مخاطبان محدودی در خلال بیش از سی سالی که مید روان‌شناسی اجتماعی تدریس می‌کرد، با آنها آشنا شدند.

چارلز موریس

مقدمه

جورج مید در کسوت یک روان‌شناس اجتماعی
و در هیئت یک فیلسوف اجتماعی

اول

جورج هربرت مید از منظر فلسفی، یک فیلسوف عمل‌گرا^۱ و از نظر علمی یک روان‌شناس اجتماعی^۲ بود. او به سنتی قدیمی تعلق داشت، سنتی که ارسطو، دکارت، لایب‌نیتس، راسل، وایت‌هد و دیویی بدان تعلق داشتند، سنتی که پیروانش هیچ‌گونه تمایز آشکار یا نزاع قاطعی بین فعالیت‌های علمی و فلسفی نمی‌دیدند. رهروان این سنت خود هم عالم بودند و هم فیلسوف. درباره اهمیت نقش این افراد در توسعه فلسفه هر چه بگوییم کم گفته‌ایم، همان‌ها که آبخور فلسفه‌شان را باید در فعالیت‌های علمی‌شان جستجو کرد. مید در یکی از کلاس‌های درس خود اظهار داشت «فلسفه در هر دوره در واقع تلاش برای تفسیر مطمئن‌ترین دانش آن دوره است». اگرچه ممکن است این گزاره از منظر اهمیت ملاحظات ارزشی در تعمیم فلسفی، نیازمند شرح و توضیح باشد، اما بی‌شک درباره تحولات فکری خود مید و در واقع عمل‌گرایی در کل، سرنخ‌هایی در اختیار ما قرار می‌دهد.

تا پایان قرن نوزدهم، به نظر می‌رسید که آموزه تکامل زیستی مطمئن‌ترین گزاره علمی است. درست همان‌گونه که قبلاً ریاضیات و فیزیک، عنصر ثبات ساختاری^۳ را به نمایش گذارده بودند، آموزه تکامل زیستی به شکلی برجسته به عامل تغییر توسعه‌محور^۴ در جهان اشاره داشت. به نظر می‌رسید که پیامد این سخن آن است که نه تنها ارگانیسم انسان که سیر حیات ذهن را نیز باید در قالب توسعه تکاملی^۵ تفسیر کرد، چرا که «تغییر» ویژگی مشترک هر دو است و ذهن در تعامل ارگانیسم و محیط زیست رشد می‌یابد. ذهن باید در قالب رفتار متبلور

-
1. Pragmatist
 2. Social psychologist
 3. Structural constancy
 4. Developmental change
 5. Evolutionary development

شده و گویا همان جا مأوی گزینند. خود جوامع را نیز باید نوعی هویت زیستی پیچیده تلقی کرد و در دل مقوله‌های تکاملی جای داد. عمل‌گرایی دو وظیفه فلسفی داشت: اول، تفسیر مجدد مفاهیم ذهن و ذکاوت^۱ از سه منظر زیستی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی - که جریان‌های پساداروینی^۲ اندیشه‌ورزی، آن‌ها را برجسته ساخته بودند - و دوم، بازنگری در مسائل فلسفه و وظیفه آن از این زاویه جدید. این مأموریت به‌هیچ‌وجه کامل نشده و در این حقیقت روشن است که هنوز هم به‌سختی می‌توان دوره شکل‌گیری یک سیستم را به‌طور کامل مشاهده کرد. اما در حالت‌ها و داده‌های بیولوژیکی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی می‌توان به‌وضوح خطوط کلی یک طبیعت‌گرایی تجربی^۳ را دید، نوعی طبیعت‌گرایی که انسان متفکر را در دل طبیعت می‌بیند و درصدد است از دوگانگی‌های موروثی درباره ذهن و ماده، تجربه و طبیعت، فلسفه و علم، غایت‌شناسی و سازوکار، نظریه و عمل دوری گزینند. نوعی فلسفه که به قول مید، با «دیگر جهانی بودن خرد ... در فلسفه باستان؛ دیگر جهانی بودن روح ... در آموزه‌های مسیحیت؛ و دیگر جهانی بودن ذهن ... در دوالیسم‌های رنسانس» مخالف است. درباره تأثیرات این فلسفه بر آموزش، زیباشناسی، منطق، اخلاق، مذهب، روش علمی و معرفت‌شناسی نیز پژوهش‌های زیادی انجام شده است. تکیه عمل‌گرایانه بر روش تجربی در کنار روایت اخلاقی و ارزشی حرکت به سوی سنت دمکراتیک به خلق مفهومی از فلسفه منجر شد که دغدغه دوجهبی واقعیت و ارزش داشت و مفهومی از مسئله اخلاق معاصر را مطرح می‌کرد که دل‌مشغول جهت‌گیری مجدد و فرمول‌بندی تازه داشته‌های انسانی در قالب حالت‌ها و نتایج روش تجربی است. سرچشمه‌های جریان عمل‌گرا عبارت بودند از: داروینیسم، روش تجربی و مردم‌سالاری^۴.

از بسیاری جهات می‌توان گفت که نظریه ذکاوت و ذهن^۵، مطمئن‌ترین و اثرگذارترین نتیجه فعالیت عمل‌گرایانه تا به امروز بوده است. البته، این نظریه در کل ساختار خود همچنان مقدماتی است. توسعه و تعمق درباره این نظریه معرف کل فعالیت‌های جورج مید در طول زندگی اوست. کار مید و دیویی از بسیاری جهات مکمل یکدیگر است و تا جایی که من می‌دانم، هرگز مخالفت جدی با یکدیگر نداشته‌اند. آن‌ها از دوران تحصیل در دانشگاه میشیگان با هم دوست بودند و در خلال سال‌های فعالیت در دانشگاه شیکاگو دائماً درباره مسائلشان با یکدیگر بحث و تبادل نظر می‌کردند. نتیجه، تقسیم طبیعی کار در اجرای یک

-
1. Intelligence
 2. Post-Darwinian
 3. Empirical naturalism
 4. Democracy
 5. Mind

وظیفه مشترک بود. هیچ کدام نسبت به دیگری رابطه معلم و شاگرد نداشت؛ به نظر من، هر دو ضمن برخورداری از قامت فکری برابر اما متفاوت، بر اساس استعداد خاص خویش بده‌بستان متقابلی^۱ داشتند. اگر دیویی عرصه و چشم‌انداز ارائه می‌داد، مید عمق تحلیلی و دقت علمی عرضه می‌کرد. اگر دیویی را رینگ و بسیاری از پره‌های چرخ عمل‌گرایی معاصر تلقی کنیم، مید توپی آن بود. اگرچه در مسافتی که چرخ می‌پیماید، رینگ نسبت به توپی فاصله طولانی‌تری را طی می‌کند، اما به لحاظ مسیر نمی‌تواند ذره‌ای با آن اختلاف داشته باشد. اندیشه مید بر بنیان چند پندار بنیادی استوار بود که در طول سال‌ها پالوده شده و غنا یافته بود. به قول خودش، فلسفه‌ای که او در سال‌های پایانی عمر، هرروز بیشتر و بیشتر درگیرش شد، تعمق نظری یا «تعمیم وصفی»^۲ دسته‌ای پندارهای بنیادین بود که مطمئن‌ترین دانش کاربردی را در اختیار او به‌عنوان یک دانشمند قرار می‌دادند. اما وظیفه ما در اینجا بررسی تمام‌عیار این فلسفه نیست^۳ بلکه بیشتر درصدد بررسی بنیان علمی هستیم که این فلسفه بر آن استوار است (بنیانی که مید به‌عنوان یک دانشمند برای خلق آن بسیار کوشید) و در کنار آن، جنبه‌هایی از ابعاد اجتماعی و اخلاقی آن را نیز بررسی خواهیم کرد.

دوم

مید یک دانشمند و یک روان‌شناس اجتماعی بود. امروز عموماً اعتقاد بر این است که نظریه و مشاهده، دو بال پرواز پرندۀ علم هستند. همچنین این موضوع قبول عام یافته که مرحله منطقی علم (مرحله تفکیک و تعریف مقوله‌های بنیادی و نظام‌سازی) برابر با فعل و عمل حقیقت‌یاب^۳ و تأییدکننده اهمیت دارد. اگرچه مید به این کالبد حقایق علوم اجتماعی که با روش‌های برجسته تحقیق مشخص شده‌اند، چیز چندانی نمی‌افزاید اما در عوض به ساختار اندیشه‌پردازی^۴ و مفهومی غنای بسیار بخشیده است. درست است که این دو جنبه علم در نهایت جدایی‌ناپذیرند و بدون ارجاع به حقیقت به شکلی ثمربخش نمی‌توان پندارهای علمی را توسعه داده یا تحلیل نمود، اما مشاهداتی که مید خواستار آن‌هاست در اکثر موارد به روی همگان بازند - آن‌ها مستلزم استفاده از هیچ تکنیک علمی خاصی نیستند. سهم او را نه در ارقام، نمودارها و ابزارها که باید در طبیعت ذهن، «خود» و جامعه جستجو کرد.

-
1. Mutual give-and-take
 2. Descriptive generalization
 3. Fact-finder
 4. Ideational structure

از زمان ترکیب واژگان «روان‌شناس» و «اجتماعی» و نیز همراهی آن‌ها با مقوله‌های زیستی، مدت زمان زیادی نمی‌گذرد. به‌طور سنتی، روان‌شناسی را با مطالعه ذهن یا خود منفرد می‌شناسند. حتی تأثیرات پساداروینی مفاهیم زیستی، پیش‌فرض‌های فردگرایانه سنتی را برای مدتی طولانی به چالش نکشیدند (همان‌گونه که مشکلات هاکسلی^۱ برای یافتن جایگاهی برای رفتار اخلاقی در فرایند تکامل نشان می‌دهد)، اگرچه مسئله را این‌گونه مفصل‌بندی کردند که در تاریخ رفتار حیوانی، ذهن انسان چگونه ظهور کرد. مید در مطالبی که در ادامه می‌آید، فرایندی را پی‌گرفته که ملاحظات زیستی از طریق این فرایند، روان‌شناسی را در دل مراحل مختلف تداعی‌گرایی^۲، تشابه، کارکردگرایی و رفتارگرایی، هدایت کرده است. درحالی‌که موضع خودمید رفتارگرایانه است، نوعی رفتارگرایی اجتماعی^۳ است و نه رفتارگرایی فردگرایانه و زیرپوستی^۴. او پاسخی از هیچ‌کدام از مقاطع یا مکاتب روان‌شناسی نمی‌یابد که نشان دهند ذهن - ذهن بالغ، مدبر، مبدع، مسئول و خودآگاه - چگونه در تاریخ طبیعی رفتار ظهور کرده است. عامل دیگری را باید وارد بحث کرد: جامعه. باین حال مید خوش‌اقبال بود که در زمان حضورش در دانشگاه شیکاگو فضای به‌شدت روانی حاکم در آکادمی، به سمت رویکردهای کارکردگرایانه و رفتارگرایانه گرایش یافته بود.

به‌دشواری می‌توان نحوه ورود عامل دیگر - «جامعه» - را به اندیشه مید مشخص کرد چراکه او خود این تحول را پی‌نگرفت. مید بار دیگر از خوش‌اقبالی در محیطی قرار گرفته بود که در آن جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی کم‌کم شکل علوم را به خود می‌گرفتند. فلسفه‌های آرمان‌گرا^۵ مانند فلسفه هگل و رویس^۶ بر طبیعت اجتماعی خود و اخلاق تأکید داشتند - و مید شاگرد مکتب رویس بود. تارد و بالوین^۷ تا سال ۱۹۰۰ نقش برجسته‌ای در روان‌شناسی اجتماعی ایفا کردند. گیدنز کار اصلی خود را به سرانجام رسانیده و کولی حرفه جامعه‌شناسی خود را در دانشگاه میشیگان آغاز کرده بود؛ مید از دوستان کولی بود و سه سال در چنین فضایی می‌اندیشید. به تدریج و به‌ویژه آلمان‌ها، توجه خود را به جنبه‌های اجتماعی زبان، اسطوره‌شناسی و مذهب معطوف داشتند - و مید در آلمان تحصیل کرده بود. اگرچه او در

-
1. Huxley
 2. Associationism
 3. Social behaviorism
 4. Subcutaneous behaviorism
 5. Idealistic philosophies
 6. Royce
 7. Tarde and Baldwin

برلین به سر برده بود و نه با وونت^۱ در لایزیگ، تردیدی نیست که نمی‌توان تأثیری را که وونت بر کمک به تفکیک مفهوم ژست^۲ - باملاحظه شرایط اجتماعی که در آن عمل می‌کند - بر جای گذاشت، نادیده گرفت؛ ژست‌ها نه «بیان احساسات» به مفهوم ساده داروینی آن که کم‌کم به‌عنوان اولین مراحل عمل یک ارگانیسم در پاسخ به هم‌نوع خود و به‌عنوان نشانه‌های مراحل بعدی عمل اجتماعی تلقی شدند. مید به‌ویژه در قالب اصطلاحات اجتماعی به ژست می‌نگریست و از دل همین ژست‌ها توسعه ارتباطات زبانی اصیل را پی می‌گرفت. بنابراین، به یک مفهوم، شاید بتوان گفت که مید مسیری را در پیش گرفت که تا حدی وونت آن را نشان داده بود و بی‌شک وونت به او کمک کرد تا نواقص روان‌شناسی فردی را با استفاده از مقوله‌های اجتماعی مرتفع کند.^(۴)

باین حال، مید درست پیرو رویس یا تارد یا بالدوین یا گیدنز یا کولی یا وونت نبود. همان‌گونه که در صفحات بعد به‌وضوح نشان خواهیم داد، او یک انتقاد اساسی را به تمامی آن‌ها وارد می‌دانست: آن‌ها تا پایان راه تشریح این موضوع نرفتند که ذهن و خود چگونه در دل رفتار ظهور می‌کنند. این انتقاد را می‌توان به دو بخش مجزا تفکیک کرد: (۱) همگی آن‌ها به مفهومی وجود ذهن یا خود را برای تحقق فرایند اجتماعی فرض گرفته‌اند؛ (۲) حتی وقتی تلاش کرده‌اند تا روایتی اجتماعی در مورد مراحل مختلف تطور ذهن یا خود ارائه کنند، نتوانسته‌اند سازوکار درونی آن‌ها را تفکیک نمایند. کلاه جادویی اجتماع که قرار بود از دل آن خرگوش‌های ذهن و خود بیرون کشیده شوند، تا حدی از قبل پرشده بود و در ادامه صرفاً صادقانه اعلام شد که برنامه چشم‌بندی اجرا خواهد شد، درحالی که در عمل هرگز چنین نشد. مید تلاش کرد نشان دهد که ذهن و خود، بی‌کم‌وکاست معلول‌های اجتماعی هستند و زبان به شکل ژست آوایی^۳ سازوکاری را برای ظهور آن‌ها فراهم می‌آورد.

معتقدم که مید در انجام این وظایف به‌ویژه ایزوله کردن سازوکار زبان موفق بوده است، تفکیکی که به‌واسطه آن ذهن یک برساخته اجتماعی تلقی می‌شود و از طریق آن خود که از خویشتن خویش به‌عنوان یک مفعول آگاه است، ظاهر می‌گردد. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا در شناسایی ذهن به‌واسطه نمادها، باید پذیرفت که این نمادها همگی نمادهای زبانی با منشأ اجتماعی- آوایی هستند یا خیر. اگر چنین نیست، ممکن است ذهن انسان

1. Wundt
2. Gesture
3. Vocal gesture

و حیوان جنبه‌های فردی‌ای داشته باشد که در دایره‌ی واژگان مید قرار نمی‌گیرند. در این شرایط، موضوع اصلی اولویت تکوینی ایستارهای نشانه‌ای^۱ (نمادهای غیرزبانی) و ایستارهای نمادین^۲ (نمادهای زبانی) خواهد بود. مسئله عمده در اینجا تفکیک واژگان «ذهن» و «نماد» است؛ زیرا مید در جاهایی فراخوانی‌هایی را که هالینگ‌ورث^۳ بر آن‌ها تأکید کرده و حقایق واکنش تأخیری که هانتز بر آن‌ها متکی بود، می‌پذیرد ولی برخلاف آن‌ها، احساس می‌کند که این فرایندها ذیل طبقه‌بندی «نماد مهم» یا «ذهن» قرار نمی‌گیرند. مید می‌پذیرد که ارگانسیم فردی باید پیش شرط‌های فیزیولوژیکی مشخصی داشته باشد تا بتواند نمادهای زبانی را توسعه دهد؛ کسانی که تمایل دارند تا ذهن و نماد را به مفهوم عام‌تری استفاده کنند، شاید اضافه کنند که فرد نمی‌تواند نمادهای زبانی را توسعه دهد اگر نتواند به نشانه‌های غیرزبانی و همچنین غیراجتماعی پاسخ گوید - که در آن‌ها هر حادثه موجب می‌شود تا مرکز کم‌وبیش ارگانیک به انتظار حادثه‌ای دیگر و فراخوانی آن باشد.^(۵) هرچند که با پذیرش استفاده مید از اصطلاحات «ذهن» و «خود» این احتمال وجود دارد، اما به نظر من او نشان داده که ذهن و خود بی‌کم‌وکاست در فرایندی اجتماعی شکل می‌گیرند و او برای اولین بار سازوکار این تکوین را ایزوله کرده است. لازم به ذکر نیست که دستاوردی خیلی کوچک‌تر برای خدمت به عنوان نقطه عطفی در علم و فلسفه کافی بود. کار مید نشانه بروز اولین مرحله تولد عملی روان‌شناسی اجتماعی به عنوان یک علم است زیرا پندارهای اولیه او به اولین سال‌های قرن بیستم بازمی‌گردد.^(۶)

به این ترتیب مید با استفاده از اصطلاحات زیست‌اجتماعی^۴ به این سؤال پاسخ می‌دهد که ذهن و خود چگونه در فرایندی از رفتار بروز می‌کنند. او مثل روان‌شناسان سنتی، فرایند اجتماعی را که در آن توسعه انسانی روی می‌دهد فراموش نمی‌کند و برخلاف جامعه‌شناسان سنتی، با توسل به مفهوم ذهنی جامعه - آن گونه که در اذهان پیشینیان حیات داشته - سطح زیستی فرایند اجتماعی را نادیده نمی‌گیرد.^(۷) او با توسل به فرایند اجتماعی مستمری از تعامل ارگانسیم‌های بیولوژیک از هر دوی این افراط و تفریط‌ها دوری می‌کند، فرایندی که ذهن و خود از طریق آن با درونی‌سازی گفتگوی ژست‌ها (به شکل ژست‌های آوایی) ظهور می‌کنند. همچنین از طریق تصدیق طبیعت اجتماعی فرایند زیستی که ذهن در آن ظهور می‌کند، از سومین افراط‌گرایی یعنی فردگرایی زیستی اجتناب می‌شود.

-
1. Sign-situations
 2. Symbol-situations
 3. Hollingworth
 4. Biosocial terms

عمل فردی در درون عمل اجتماعی دیده می‌شود؛ روان‌شناسی و جامعه‌شناسی بر بنیانی زیستی وحدت می‌یابند و روان‌شناسی اجتماعی بر محور رفتارگرایی اجتماعی استوار است. مید با توسل به این اصطلاحات تلاش می‌کند تا به مسئله حادی که مفاهیم تکاملی مطرح کرده‌اند، پاسخ گوید: این مسئله که چگونه روی شکاف بین محرک و عقلانیت پل بزینم، نشان دهیم چگونه برخی ارگانیسم‌های زنده به ظرفیت خودآگاهی، تفکر، خردورزی انتزاعی^۱، رفتار هدفمند و فداکاری اخلاقی دست می‌یابند؛ خلاصه این مسئله که چگونه انسان یا به عبارتی حیوان ناطق ظهور می‌کند.

سوم

اگرچه مید اصطلاح «روان‌شناسی اجتماعی» را به کار نبرد، اما احتمالاً استفاده از آن به تمییز موضع مید با موضع جان واتسون کمک می‌کند. به نظر مید، دیدگاه‌های واتسون بسیار ساده‌انگارانه بودند، چه این دیدگاه‌ها بخش فردی عمل را از عمل کامل یا اجتماعی^۲ متزع می‌کردند. اگرچه واتسون دربارهٔ زبان بسیار صحبت می‌کند اما جوهر زبان را، آن‌گونه که در نوع خاصی از تعامل اجتماعی یافت گردیده و در زیر پوست مخفی می‌شود، تمام و کمال نادیده می‌گیرد. حتی در حرکت تارهای صوتی مخفی‌شده یا در پاسخ‌هایی که جایگزین پاسخ‌های آوایی می‌شوند و بالاخره کاملاً در پاسخ‌های تلویحی ناپدید می‌گردند. در مقابل، برای مید زبان یک پدیده عینی تعامل در درون گروه اجتماعی است، مجموعهٔ پیچیده‌ای از ژست رفتاری، حتی وقتی درونی شد، جایگاه درونی ذهن فرد را شکل می‌دهد و همچنان اجتماعی باقی می‌ماند - یکی از راه‌هایی که از طریق آن فرد با ژست‌هایش در خود نگرش‌ها و نقش‌های دیگران را که در عمل اجتماعی مشترک تلویحاً بیان شده است، برمی‌انگیزد.

تفاوت بعدی در شیوهٔ برخورد با امر خصوصی نهفته است. همان‌گونه که کوهلر^۳ در «روان‌شناسی گشتالت»^۴ اشاره کرده، موضع واتسون اصولاً ترجیح نوعی معرفت‌شناسی است. او در واقع می‌گوید که امر خصوصی حتی اگر بتوان وجودش را تشخیص داد، نمی‌تواند در محدوده علم قرار گیرد؛ از این رو، باید دربارهٔ حیوان ناطقی^۵ بنویسم که در برابرمان حضور

-
1. Abstract reasoning
 2. Social act
 3. Kohler
 4. Gestalt Psychology
 5. Human animal

دارد. تشریح آنچه مشاهده پذیر است کاملاً عمل شایسته‌ای است اما ما به‌عنوان حیوان ناطق در واقع جنبه‌هایی از خودمان را در نگرش‌ها، تصاویر، افکار و احساساتمان مشاهده می‌کنیم که در دیگران به این بی‌کم‌وکاستی نمی‌بینیم؛ و این حقیقت مبادله‌پذیر است. واتسون دقیقاً همان محتوایی را رد کرد که یک روان‌شناسی کمال‌یافته می‌بایست شرح دهد. مید دقیقاً از این وضعیت آگاه بود و آشکارا باور داشت که نسخه رفتارگرایی خودش برای انجام این وظیفه مناسب است. این نسخه نه تنها جنبه‌های اجتماعی فراموش شده عمل را شامل می‌شد، بلکه جنبه‌های درونی آن را عموماً - اما نه منحصرأ - به روی مشاهده خود فرد کنشگر باز می‌کرد. قرار نبود ذهن به رفتار غیردماغی^۱ محدود شود بلکه قرار بود به‌عنوان نوعی رفتار تلقی گردد که اصولاً از دل انواع رفتارهای غیردماغی بیرون می‌آید. بر همین اساس، رفتارگرایی برای مید نه به معنی انکار جنبه خصوصی یا نادیده گرفتن آگاهی که به معنی اتخاذ رویکرد نگاه به تمامی تجارب از منظر رفتار بود. برخی ممکن است احساس کنند که استفاده عام از این اصطلاح غیرمنطقی است، زیرا این اصطلاح یک اصطلاح واتسونی است. اما استفاده اخیر شامل تمامی رفتارهایی می‌شود که یک رفتارگرایی رادیکال می‌تواند آن‌ها را مشاهده و کمی کند و هرکجا که احتمالاً به سردرگمی منجر می‌شود، رفتارگرایی را در این مفهوم عام‌تر می‌توان از واتسونیسم^۲ تمییز داد. باگذشت زمان ممکن است واتسونیسم نوعی رفتارگرایی تلقی شود که به لحاظ روش‌شناسی و باهدف بررسی‌های آزمایشگاهی ساده شده است. استفاده مید (و دیویی) از اصطلاح «رفتارگرایی» از آن باب بود که او رویکردی مبتنی بر تجربه اعم از انعکاسی یا بازتابی^۳ و غیربازتابی^۴ پیشنهاد می‌دهد که در جریان کنش به سهولت و با عنوانی مقتضی جهت و سوگیری صریحی را در رویکرد تطوری مکتب اصالت عمل نشان دهد، جهتی که سال‌ها پیش از پیدایی واتسون در صحنه قوام یافت و پس از آنکه او میدان حرفه را ترک کرد، همچنان به حیات خود ادامه داد.

تفاوت سوم از این حقیقت نشئت می‌گیرد که مید هماهنگ با مقاله ۱۸۹۶ دیویی به نام «مفهوم کمان بازتاب^۵ در روان‌شناسی» بر رابطه متقابل محرک و پاسخ تأکید می‌کند. جنبه‌هایی از جهان به بخش‌هایی از محیط روان‌شناختی^۶ یا محرک تبدیل می‌شود، تنها تا جایی

-
1. Nonmental behavior
 2. Watsonism
 3. Reflective
 4. Non-reflective
 5. The Reflex-Arc Concept
 6. Psychological environment

که بر تخلیه بیشتر انگیزه تأثیرگذار هستند.^(۸) بنابراین، حساسیت و کنش ارگانسیم محیط مؤثر او را تعیین می‌کند درست به همان میزان که محیط فیزیکی بر حساسیت ارگانسیم تأثیر می‌گذارد. این دیدگاه در مورد جنبه‌های پویا و تهاجمی رفتار منطقی‌تر از دیدگاه واتسون است که ارگانسیم را عروسک خیمه‌شب‌بازی‌ای می‌بیند که سرنخ‌هایش در دست محیط فیزیکی است. بنابراین، مید می‌تواند بر اساس خودشرطی‌سازی ارگانسیم نسبت به محرک‌های آینده، تحلیلی دقیق در مورد تفکر انعکاسی - که واتسون دقیقاً با شرطی‌سازی موش یکی می‌داند - ارائه کند؛ به واسطه اینکه فرد می‌تواند از طریق نمادها، پیامدهای انواع خاصی از پاسخ به این تحریک‌ها را به خویش نشان دهد. این روایت قادر است علاوه بر تشریح رفتار موش شرطی‌شده، رفتار واتسون در شرطی‌سازی موش را شرح دهد.

سرانجام، یکی از تفاوت‌های بنیادی در این است که واتسونیسم به نظر بسیاری نه تنها تجربه شخصی را انکار می‌کند، بلکه خود «تجربه» را از هر معنایی که در «پاسخ» نباشد، تهی می‌سازد. برخی از رفتارگرایان رادیکال، صادقانه «من ایکس می‌بینم» را با «ماه‌یچه‌های چشمی من منقبض شده‌اند» پیوند داده‌اند؛ و صادقانه پذیرفته‌اند که این پیوند به‌نوعی خودمحوری^۱ در رفتارگرایی منجر می‌شود. چنین وضعیتی صرفاً ظهور رسوایی‌های روش‌شناختی و منطقی در روان‌شناسی است که سال‌ها تفکر علمی را به ستوه آورده بود: از یک طرف علم افتخار می‌کرد که بر تجربه مبتنی است و اینکه ظریف‌ترین نظریات خود را به آزمون نهاده است؛ از طرف دیگر، علم تمایل داشت تا متافیزیکی را بپذیرد که داده‌های حاصل از مشاهده را داده‌هایی ذهنی می‌بیند و انکار می‌کند که اشیاء مورد مطالعه ویژگی‌هایی دارند که تجربه نشان داده است. عمل‌گرایی چون مید نمی‌تواند با تلاش واقع‌گرایی انتقادی^۲ برای مقبول‌سازی این وضعیت هم‌داستان شود. چنین عمل‌گرایی معتقد است که جهان - آن‌گونه که علم می‌بیند - در دل جهان بزرگ‌تر و غنی‌تری که تجربه می‌کنیم، یافت می‌شود؛ جهان علم، به جای اینکه جهان «واقعی» باشد که برحسب آن دنیای تجربه‌شده ناچیز شمرده شود، چیزی است که منشأ آن را باید در اصطلاحات تجربی یافت. بنابراین، مید بر این باور بود که شیء فیزیکی، اگرچه برای علم ارجح است، از منظر تجربی از انشعابات اشیاء اجتماعی است، به عبارت دیگر، نظم از تجربه است که منشأ اجتماعی دارد. به نظر مید، جهان علم مرکب از چیزی است که برای ناظران مختلف، مشترک و در نظر آن‌ها راستین است - جهان تجربه مشترک یا اجتماعی که به شکلی نمادین شکل می‌گیرد. راه‌حل پیشنهادی مید برای این معما در تأکید بر این نکته نهفته

1. Solipsism

2. Critical realism

است که دادهٔ بنیادین مشاهده عبارت است از جهانی که «خودها» و «اشیاء» دسترسی مستقیم و مشابهی به آن دارند (اگرچه ابعاد دسترسی ممکن است متفاوت باشد) همان‌گونه که ناظر به خودش دسترسی دارد. مید جهان تجربه‌شده را عرصه وقایع طبیعی می‌بیند، وقایعی که به واسطه حساسیت ارگانسیم‌ها ظهور می‌کنند و همان‌قدر دارایی ارگانسیم هستند که دارایی چیزهای مشاهده‌شده، می‌باشند. از منظر فلسفی، این موضع‌گیری نوعی نسبی‌گرایی عینی^۱ است: کیفیات شیء ممکن است نسبت به ارگانسیم‌های شرطی‌شده مختلف، متفاوت باشد. بخش مشخصی از جهان - آن‌گونه که تجربه‌شده - خصوصی است؛ اما یک بخش نیز اجتماعی یا مشترک است و علم آن را فرمول‌بندی می‌کند. تجربه خصوصی یا شخصی و تجربه عمومی یا مشترک مفاهیمی قطبی هستند؛ خصوصی را تنها می‌توان در برابر آنچه عمومی است، تعریف کرد.

در اینجا امکان بررسی تأثیرات مفهوم تجربه اجتماعی بر معرفت‌شناسی و فلسفه علم وجود ندارد.^(۹) صرفاً از آن جهت به موضوع اشاره شد که نشان دهیم رفتارگرایی مید جهان تجربه را به حرکات اعصاب و ماهیچه‌ها محدود نمی‌کند، اگرچه اصرار دارد که ویژگی‌های این جهان عبارت‌اند از کارکردهای انگیزه‌هایی که در جستجوی تجلی هستند. این دیدگاه تجربه را نه ذهنی می‌کند و نه فردی. از آنجا که تجربه یک بعد اجتماعی دارد و «خود» یا ارگانسیم با وجود «دیگران» محقق می‌شود، مید به لحاظ تجربی اجازه دارد تا کار خود را با عمل اجتماعی آغاز کند و روان‌شناسی اجتماعی خود را بر پایه رفتارگرایی اجتماعی بنا نماید. در نتیجه مفهوم مناسب‌تر و غنی‌تری از رفتارگرایی داریم که به روایت او در توسعه روان‌شناسی جایگاهی محوری می‌دهد، درحالی که برای اولین بار نوعی رفتارگرایی را عرضه می‌کند که می‌تواند مدعی باشد که برای حل مسائل فلسفی مناسب است.^(۱۰)

چهارم

به نظر مید، تبدیل انسان زیستی به ارگانسیم یا «خود» صاحب ذهن از طریق عامل زبان محقق می‌شود، درحالی که زبان به نوبه خود وجود نوع خاصی از جامعه و ظرفیت‌های فیزیولوژیکی خاصی در ارگانسیم‌های فردی را پیش‌فرض تحقق خود تلقی می‌کند.

جامعهٔ حداقلی^۲ باید مرکب از افراد بیولوژیکی باشد که در یک عمل اجتماعی مشارکت می‌جویند و از مراحل اولیهٔ عمل یکدیگر به عنوان ژست - به عبارت دیگر، به عنوان راهنمای تکمیل عمل - بهره می‌گیرند. در «گفتگوی ژست‌ها» در دعوای سگ‌ها، هر سگ

1. Objective relativism
2. Minimal society

رفتار خود را برحسب آنچه دیگری آغاز کرده است، تعیین می‌کند؛ و همین مطلب در مورد مشت‌زن، شمشیرباز و جوجه‌ای صادق است که با صدای قدقد مرغ به سمتش می‌دود. این عمل نوعی ارتباط است؛ به یک مفهوم، ژست‌ها نماد هستند زیرا حرکت مناسب مراحل بعدتر عمل را که خود بخش اولیه‌اش هستند نشان داده و برمی‌انگیزد و مکمل اشیائی هستند که در چنین اعمالی حضور دارند.^(۱۱) به همین مفهوم، شاید گفته شود که ژست‌ها معنی دارند، به عبارت دیگر آن‌ها به معنی مراحل بعدی عمل بوده و نسبت به اشیاء دخیل، ثانویه محسوب می‌شوند: مشت گره شده به معنی ضربه است، دست دراز شده به معنی شیئی است که برای رسیدن به آن دراز شده است. این معانی نه ذهنی اند، نه خصوصی و نه فاعلی بلکه عیناً در وضعیت اجتماعی حضور دارند.

با این حال، این نوع ارتباط دقیقاً یک ارتباط زبانی محسوب نمی‌شود؛ هنوز معانی «در ذهن» حضور ندارند؛ افراد بیولوژیک هنوز با خودشان آگاهانه ارتباط برقرار نکرده‌اند. برای آنکه این نتایج فاش شوند، نمادها یا ژست‌ها باید به نمادها یا ژست‌های مهم تبدیل شوند. فرد باید بداند دنبال چیست؛ او خودش هم باید بتواند معنای ژست خودش را تفسیر کند، نه فقط آن‌ها که به او پاسخ می‌دهند. از منظر رفتارگرایی، این مطلب بدان معنی است که انسان زیستی باید بتواند در خودش پاسخی را فرابخواند که ژستش در دیگری فرامی‌خواند و سپس از این پاسخ دیگری برای کنترل رفتار بعدی خودش استفاده نماید. این ژست‌ها، نمادهای مهم هستند. فرد با استفاده از آن‌ها «نقش دیگری را می‌پذیرد» تا رفتار خودش را تنظیم کند. انسان اصولاً حیوان نقش‌پذیر^۱ است. فراخوانی پاسخ مشابه در خود و دیگری، محتوای مشترکی را که برای جامعه معنی‌دار لازم است، فراهم می‌کند.

مید به عنوان مثال نماد مهم به گرایش به سردادن فریاد «آتش!» اشاره می‌کند، وقتی که در یک تئاتر شلوغ دود دیده می‌شود. این فریاد صرفاً بخشی از عمل آغاز شده است و در بهترین حالت یک نماد غیرمهم محسوب می‌شود. اما وقتی گرایش به سردادن فریاد «آتش!» بر گوینده همان‌گونه تأثیری را بر جای می‌گذارد که بر دیگران و خودش برحسب همین تأثیرات کنترل می‌شود، ژست آوایی به یک نماد مهم تبدیل شده است؛ فرد از آنچه دنبال می‌کند^(۱۲) آگاه است؛ به مرحله زبان اصیل به جای ارتباطات ناخودآگاه رسیده است؛ اکنون شاید بتوان گفت که از نمادهای مهم استفاده می‌کند و فقط به نشانه‌ها پاسخ نمی‌گوید؛ اکنون صاحب ذهن شده است.

مید در جستجوی ژست‌هایی که قادرند به نمادهای مهم تبدیل شوند و بنابراین انسان زیستی را به یک ارگانسیم صاحب ذهن تبدیل کنند، به ژست آوایی^۱ می‌رسد. هیچ ژست دیگری بر خود فرد همان تأثیری را بر جای نمی‌گذارد که بر دیگران می‌گذارد. همان‌گونه که وقتی صحبت می‌کنیم دیگران صدایمان را می‌شنوند، خودمان صدای خود را می‌شنویم اما حالت چهره خود را نمی‌بینیم و معمولاً به حرکت‌های خود توجه نداریم. به نظر می‌دهد، ژست آوایی خاستگاه عملی زبان شایسته است و تمامی اشکال نمادگرایی و بنابراین ذهن از آن سرچشمه می‌گیرند.

ذهن عبارت است از حضور نمادهای مهم در رفتار. درونی‌سازی فرایند اجتماعی ارتباطات - که معنی در آن ظهور می‌کند - است در درون فرد. توانایی نشان دادن پاسخی (و اشیاء درگیر) به خود است که ژست فرد به دیگران نشان می‌دهد و کنترل خود پاسخ بر این اساس. ژست مهم فی‌نفسه بخشی از یک فرایند اجتماعی است که دسته‌ای از معانی را که خودشان قبلاً در مراحل پیشین و غیرمهم ارتباطات ژستی ظهور کرده‌اند به انسان زیستی درگیر نشان می‌دهد و او آن‌ها را درونی می‌کند. مید به جای آنکه بحث را با اذهان فردی آغاز کند و به جامعه گسترش دهد، کار خود را با یک فرایند اجتماعی عینی شروع می‌کند و در ادامه فرایند اجتماعی ارتباطات را به وسیله ژست آوایی به درون فرد وارد می‌کند. در ادامه، فرد عمل اجتماعی را درونی می‌کند. ذهن اجتماعی باقی می‌ماند؛ حتی افکار توسعه‌یافته در پذیرش فرضی نقش‌های دیگران و کنترل رفتار خود برحسب چنین نقش‌پذیری‌ای، ریشه‌دارند. از آنجا که برای مید ایزوله کردن چیز فیزیکی به توانایی پذیرش نقش دیگران بستگی دارد و تفکر درباره‌ی این اشیاء شامل پذیرش نقش‌های آن‌ها می‌شود، حتی تدبیر یا تفکر انعکاسی دانشمند درباره‌ی طبیعت فیزیکی یک فرایند اجتماعی است، اگرچه اشیائی که درباره‌ی آن‌ها تدبیر می‌شود، دیگر اجتماعی نیستند.^(۱۳)

همه حیواناتی که در سطح گفتگوی ژست‌ها تماس برقرار می‌کنند، به سطح نماد مهم نمی‌رسند. در واقع مید آشکارا معتقد بود که هیچ حیوانی جز انسان نتوانسته از انگیزه به عقلانیت گذار کند، همچنین معمولاً اضافه می‌کند که هیچ‌گونه شواهدی در دست نداریم که غیر از این بگویند. به نظر می‌رسد که موضع او این است که تنها ارگانسیم انسانی، ساختار عصبی لازم برای نماد مهم را در اختیار دارد. ملاحظاتی عصبی مید معمولاً همسو با اشکال قدیمی و ایستاتر رفتارگرایی - برحسب تعداد سلول‌های عصبی، ترکیب‌های احتمالی سلول‌ها،

گسست و اجتماع مجدد عناصر پیوندهای قدیمی - به جای مفاهیم پویاتری است که در آثار چایلد^۱، لشلی^۲، کوهلر و پاولوف^۳ می توان یافت. اما نکات اصلی بحث او به تغییرات در مقوله های بیولوژیک وابسته است. او در بحث شرایط عصبی نماد مهم از یک طرف بر اهمیت کورتکس یا قشر مخ و از طرف دیگر آنچه خود بُعد زمانی سیستم عصبی انسان می نامد - توانایی توسعه آهسته عمل باهدف کنترل عمل در زمان توسعه توسط افعالی که خود عمل مبدع آن هاست - تأکید می کند. فکر می کنم که تمامی کنترل هایی که «توسط آینده» اعمال می شود، بر احتمال چنین رفتاری مبتنی هستند. به نظر می رسد که کورتکس انسان (که رفلکسولوژیست ها^۴ جایگاهش را به کرات در واکنش های بالاتر^۵ نشان داده اند) و بُعد زمانی سیستم عصبی (که امکان کنترل ژست بر حسب پیامدهای اتخاذ ژست را فراهم می آورد) تنها به حیوان ناطق امکان می دهند تا از سطح گفتگوی ژست ها فراتر رفته و به نماد مهم زبان وارد شود و فقدان آن مانع از آن می شود که پرندگان سخنگو واقعاً سخن بگویند. این دو ویژگی در کنار جایگاه دست انسان در ایزوله کردن شیء فیزیکی، بنیان های ارگانیکی هستند که تفاوت های بیولوژیک انسان و حیوان را تعیین می کنند.

پنجم

در این نظریه، همین عامل زبان است که ظهور «خود» را ممکن می سازد. در واقع، خود، ذهن، «آگاهی» و نماد مهم به یک مفهوم همدیگر را تقویت می کنند. مید دریافت که ویژگی برجسته فردیت در این ظرفیت ارگانیک صاحب ذهن نهفته است که می تواند برای خودش شیء باشد. سازوکاری که به واسطه آن این امکان در یک رویکرد رفتارگرا به وجود می آید را باید در نقش پذیری که بخشی از نماد زبان است، جست. تا جایی که فرد بتواند نقش دیگری را اتخاذ کند، می تواند از این دیدگاه به خودش بنگرد (به خودش پاسخ دهد) و بنابراین به یک شیء برای خودش تبدیل شود. بنابراین در اینجا نیز تنها در یک فرایند اجتماعی است که خودها - متمایز از ارگانیک های بیولوژیک - می توانند ظهور کنند - خودها عبارت اند از موجوداتی که از وجود خود آگاه هستند.

-
1. Child
 2. Lashley
 3. Pavlov
 4. Reflexologists
 5. Higher reflexes

حامیان این نظریه که رفتار را می توان با توجه به مجموعه ای از واکنش ها شرح داد.

فقط فرایند آگاهی از خود، امری اجتماعی نیست: خودی که فرد به این شیوه از وجودش آگاه می‌شود، به لحاظ شکلی نیز اجتماعی است اگرچه به لحاظ محتوایی همیشه این گونه نیست. مید بر دو مرحله در توسعه «خود» تأکید می‌کند: بازی^۱ و مسابقه^۲. در بازی، کودک صرفاً نقش‌های افراد و حیواناتی را که به طریقی وارد زندگی او شده‌اند یکی پس از دیگری به خود می‌گیرد. در این مرحله، قاعدتاً اتخاذ نگرش‌های دیگران از طریق خودانگیختگی با ژست آوایی است، درحالی که در مراحل بعدی زندگی چنین نگرش‌هایی مختصرتر شده و کشف آن‌ها دشوارتر می‌شود. اما در مسابقه، فرد به تمامی آن چیزی تبدیل می‌شود که دیگر افراد درگیر در فعالیت اجتماعی هستند - باید در درون خودش کل فعالیت سازماندهی شده را داشته باشد تا بتواند نقش خود را با موفقیت بازی کند. فرد در اینجا صرفاً نقش یک دیگری خاص را نپذیرفته بلکه نقش تمامی کسانی را به خود می‌گیرد که در فعالیت مشترک مشارکت دارند؛ او نگرش نقش‌پذیری را تعمیم داده است. بر اساس یکی از مناسب‌ترین اصطلاحات و بارورترین مفاهیم مید، او نگرش یا نقش «دیگری تعمیم یافته»^۳ را اتخاذ کرده است.^(۱۴)

اکنون تمامی نگرش‌های دیگران که سازماندهی شده و در خود فرد مجتمع می‌شوند - گذشته از اینکه چقدر خاص یا سازماندهی شده باشند - «من مفعولی»^۴ را می‌سازند. اگر این تنها چیزی بود که در «خود» وجود داشت، روایت افراطی و فرد تک‌جنبه^۵ بود، هیچ جایی برای فعالیت خلاق و سازنده باقی نمی‌ماند؛ «خود» تنها ساختار اجتماعی را منعکس می‌کرد و فراتر از این انعکاس چیزی نمی‌بود. اما به نظر مید، «خود» تمام‌عیار «من فاعلی»^۶ و «من مفعولی» هر دو است. «من فاعلی» اصل عمل و انگیزه است؛ و در عمل خود ساختار اجتماعی را دگرگون می‌کند. مید دیدگاه‌های دیویی را تکرار می‌کند که گفته «فرد برده جامعه نیست. نقش او در شکل‌گیری جامعه همان قدر اصیل است که نقش جامعه در شکل‌گیری او». در واقع، هر عمل فرد در هر کدام از سطوح ارتباطات زبانی و غیرزبانی، ساختار جامعه را تا حدی دگرگون می‌کند، این تأثیرگذاری در مورد اکثریت ناچیز و در مورد نوابغ و رهبران چشمگیر است. نه تنها «خود» به عنوان یک مخلوق اجتماعی، بر بنیان ارگانیک بیولوژیک توسعه می‌یابد

1. Play
2. Game
3. Generalized other
4. Me
5. One-sided
6. I

بلکه جامعه به عنوان یک کل ارگانیک بانظمی پیچیده را نمی توان با عناصر متمایز و قابل تشخیص آن - افراد بیولوژیک در سطوح اجتماعی ساده تر و خودها در سطوح پیچیده تر - در مقابل هم تصور نمود. اشاره به این نکته از آن جهت اهمیت دارد که برخی از خوانندگان چنین برداشت کرده اند که عمل گرایی، فرد را فدای جامعه کرده است. اگرچه برخی جملات مید ممکن است چنین تصویری را به ذهن متبادر کنند اما تصدیق وجود انسان زیستی («من فاعلی» در برابر «من مفعولی») و این حقیقت که درحالی که خودها از قبل یک فرایند اجتماعی را پیش فرض می گیرند به نوبه خود شکل گیری منظم جامعه انسانی را امکان پذیر می سازند، باید این تردیدها را رفع نماید. با توجه به اینکه ابزارگرایی^۱ مید و نظریه اخلاق بر اندیشه به عنوان یک فعالیت سازنده و بر متفکر به عنوان - به قول دیویی - «مرکز بازسازنده^۲ جامعه» تأکید دارند، هر تفسیر دیگری که ارائه شود، تفسیری نادرست خواهد بود.^(۱۵)

بنابراین انسان زیستی با برخورداری از ملزومات ارگانیک و از طریق یک فرایند اجتماعی، صاحب ذهن و خود خواهد شد. حیوان انگیزشی^۳ از طریق جامعه به یک حیوان عاقل تبدیل می شود.^(۱۶) به لطف درونی سازی یا واردات فرایند اجتماعی ارتباطات، فرد به سازوکار تفکر انعکاسی یا بازتابی (توانایی هدایت عمل خود با پیش بینی پیامدهای انتخاب راه های مختلف عمل) دست می یابد؛ توانایی تبدیل خود به یک شیء برای خودش و زندگی در یک دنیای علمی و اخلاقی مشترک را کسب می نماید؛ به فردی اخلاقی تبدیل شده و تعقیب آگاهانه اهداف پیش رو جایگزین اهداف انگیزشی اش می شود.

به واسطه ظهور چنین فردی، جامعه به نوبه خود دگرگون می شود. فرد از طریق خود اجتماعی انعکاسی^۴ و بازتاب دهنده فکری، صاحب سازمان متمایزی از جامعه انسانی می شود؛ به جای آنکه انسان نقش اجتماعی خود را از طریق تمایز فیزیولوژیک (مانند حشرات) یا از طریق اعمال نفوذ عریان و غریزی بر دیگران از طریق ژست رفتاری^۵ بازی کند، نقش خود در عمل اجتماعی را از طریق اتخاذ نقش های دیگرانی که در فعالیت مشترک شرکت دارند، تنظیم می نماید. جامعه با کسب اصل جدیدی برای سازمان اجتماعی، به فن جدید کنترل دست یافته است زیرا اکنون خود را در درون اجزاء تشکیل دهنده خودش جای داده است و هر چه در این راه موفق تر بوده، بیشتر می تواند رفتار فرد را برحسب میزان تأثیرگذاری اش بر

1. Instrumentalism
2. Reconstructive center
3. Impulsive animal
4. Reflective social self
5. Gesture

دیگران با عمل سنجیده خویش، تنظیم نماید. سرانجام، در این فرایند، جامعه فنی برای گذار خویش عرضه کرده است. منطقاً نمی‌توان انتظار داشت که جامعه بیش از آنچه امروز با هر کدام از اعضای خود از طریق «من مفعولی» صورت داده - چهارچوب اجتماعی که در آن قرار است رفتار محقق شود - کاری انجام دهد و هر کدام را مسئول ارزش‌های اجتماعی سازد که از طریق عمل فرد تحت تأثیر قرار می‌گیرند. جامعه به دلیل ترس از رکود نمی‌تواند امداد تغییراتی نباشد که عمل اخلاقی «من فاعلی» خلاق به عرصه جامعه معرفی می‌کند.

ششم

اینجا جای آن نیست که پیچیدگی بینش و وسعت فکری‌ای که مید به چهارچوب نظر کلی خود ارزانی داشته را به طور کامل بررسی کنیم؛ همچنین تأثیراتی که بر آموزش، آسیب‌شناسی روانی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و زبان برجای می‌گذارد؛ یا اینکه چگونه فلسفه او بر روان‌شناسی اجتماعی او منطبق می‌شود. اما نمی‌توانم به‌عنوان مثالی از باروری پندارهای اصلی او به دو نکته مرتبط اشاره نکنم - نظریه جهان‌ها^۱ و مفهوم «دیگری تعمیم یافته»^۲. در اینجا مسئله صرفاً فلسفی نیست بلکه به احتمال قضاوت درباره فاکتورهای ساختار، ثبات و جهان‌شمولی، بر اساس دیدگاهی عمل‌گرایانه، نسبی‌گرا و تجربی مربوط می‌شود. در حالی که علوم ریاضی و فیزیک چنین فاکتورهایی را برجسته کرده‌اند، علوم اجتماعی و بیولوژیک داروینی مقوله‌های تغییر و فرایند را تعالی بخشیده‌اند. اگر بار دیگر صرفاً فلسفه شدن را در کنار فلسفه‌های بودن قرار دهیم و وارد بن‌بستی شویم که اندیشه یونانی شد، نشانه آشکاری بر بی‌ثمری تجربه‌گرایی مدرن ارائه داده‌ایم. بارها عنوان شده که عمل‌گرا باید نام‌گرا^۳ باشد و نمی‌تواند حقیقت جهان خارج از ذهن یا عموم را نمایندگی کند. در واقع، عمل‌گرایی از این جهت از سایرین به مفهوم‌گرایی قرون وسطایی^۴ نزدیک‌تر است. این نام‌گرایی تنها زمانی ظهور می‌کند که نماد جوهر مستقلی باشد که تعدادی از جوهرهای دیگر را نمایندگی می‌کند. اما در واقع نماد مهم - مانند یک ژست - دلخواهی نیست بلکه همیشه مرحله‌ای از عمل است و بنابراین در هر عمومیتی که عمل دارد، شریک است. همان‌گونه که چارلز پیرس^۵ - مدت‌ها پیش از او، او کهام^۶ - مشاهده کرده بود،

-
1. Universals
 2. Generalized other
 3. Nominalist
 4. Medieval conceptualism
 5. Charles Peirce
 6. Ockham

عمومیت یا جهان خارج از ذهن با عادت پیوند وثیقی دارد. عمل عام است از این جهت که بسیاری از اشیاء یا جنبه‌های اشیاء می‌توانند به‌عنوان محرک مناسب عمل نمایند: هر شیئی که فرد بتوان روی آن بنشیند، صندلی است؛ هر شیئی که میخ را می‌کوبد، چکش است. اکنون واژه‌های «صندلی» و «چکش» به‌عنوان عام، خودشان بخش‌هایی از نگرش‌های درگیر و نه خواص منزوی شده هستند؛ تکرار واژه‌ها توسط فرد مانند عمل خاص نشستن یا چکش زدن، مثال‌های (به قول پیرس، المثنی) عمومیت نگرش هستند. پندار یا مفهوم به‌عنوان عام در دل نگرش نهفته‌اند. این مفاهیم نشان می‌دهند که اشیاء چه نقشی در تأمین الزامات عمل دارند، یعنی کدام شیء ویژگی‌های لازم را برای خدمت به‌عنوان محرک عمل فعلی دارد. بنابراین، عمومیت نه یک هویت که رابطه کارکردی مبتنی بر نمادسازی^۱ بین مجموعه‌ای از ژست‌ها و اشیاء است که هر کدام از آن‌ها «مثال‌هایی» از عام هستند.

این موضع مید را که کمی بیش از ارجاعات مختصر خودش توضیح دادیم، اصولاً یک نسبی‌گرایی عینی در مورد جهان‌هاست. درست همان‌گونه که اشیائی که در موقعیت‌های خاص ارگانیزم‌ها را درگیر می‌کنند، برای مید رنگ و ارزش دارند؛ اشیاء از ویژگی عمومیت در رابطه با عملی برخوردارند که می‌تواند با اشیاء مختلف یا جنبه‌های مختلف اشیاء محقق شود. اشیاء در رابطه با عملی که بدون جانب‌داری از آن حمایت می‌کنند، از عمومیت برخوردارند؛ عمل از عمومیت برخوردار است همان‌گونه که از ویژگی جلب حمایت بی‌طرفانه گستره‌ای از اشیاء بهره‌مند است. در این وضعیت عمل یا بخشی از عمل را که ژست است می‌توان عامی تلقی کرد که اشیاء به‌عنوان خاص در ذیل آن قرار می‌گیرند یا در اشیاء محرک نقش آفرینی می‌کند؛ درحالی که عمومیت اشیاء عبارت است از ویژگی‌ای که علاوه بر خدمت به‌عنوان محرک عمل، از آن برخوردارند. با برقراری نسبت بین عمومیت و عمل، عمل به عرصه علوم تجربی و فلسفه آورده می‌شود. تمامی آنچه در این برخورد انکار می‌شود عبارت است از ضرورت تجسم چنین جهان‌هایی و از این رهگذر، طرح مجدد برهم‌نهاد^۲ «بودن» و «شدن» که از زمان افلاطون تا وایت‌هد اثبات شده مهلک است.

عامل اجتماعی، دومین عامل دیوانه‌کننده در بررسی عمومیت است. دیگری تعمیم‌یافته، بر اساس روایتی که الساعه داده شد، شاید عمومیت‌بخشی فرایند نقش‌پذیری تلقی شود: دیگری تعمیم‌یافته هر کس و تمامی کسانی هستند که در برابر نگرش نقش‌پذیری در فرایند

1. Symbolization
2. Antithesis

همکاری، خاص هستند یا می‌توانند باشند. وقتی به دیگری تعمیم یافته از زاویه عمل می‌نگریم، عبارت است از عمل نقش‌پذیری در عمومیت آن.

هر چقدر که حرفی که فرد می‌زند یا کاری که می‌کند برای دیگرانی که درگیر عمل مشترک هستند قابل فهم، مقبول یا درست باشد (و بدون وجود عمل مشترک دیگر جامعه معانی وجود نخواهد داشت)، آنچه گفته یا کرده شده از نوع جدیدی از عمومیت برخوردار است - عمومیت اجتماعی^۱. چنین عمومیتی به یک مفهوم مترادف عینیت است. برای اثبات گرا این مهم ترین نوع عینیت است - به نظر برخی، تنها نوع ممکن است. وقتی فرد از طریق ارتباطات درمی‌یابد که دیگران نیز همان تجربه او را دارند، به عبارت دیگر، درمی‌یابد که تجربه او و تجربه دیگران ذیل یک عام مشابه قرار می‌گیرند (به اولین مفهوم عام)، از آنچه تنها به او داده شده عبور می‌کند. وقتی خاص‌ها یا نمونه‌های این عام در درون دیدگاه‌های تجربی مختلف قرار می‌گیرند، «عمومیت» بُعد اجتماعی به خود گرفته است. فرد با پذیرش نقش‌های دیگران از دنیای محدود خود خارج شده و از طریق ارتباطات به صورت تجربی اطمینان می‌یابد که در تمامی این موارد دنیا منظر مشابهی را عرضه می‌کند. در چنین مواردی، تجربه اجتماعی، عمومی و مشترک است؛ تنها در برابر این دنیای مشترک است که فرد تجربه خصوصی خود را تشخیص می‌دهد.

در کمینه‌ترین حالت، علم عبارت است از ثبت شفاهی جنبه‌های عام‌تر چنین دنیای مشترکی. علم با یافتن آنچه بین بسیاری از ناظران و در حالت آرمانی بین همه آن‌ها مشترک است، از دیدگاه خاص ناظر استقلال می‌یابد. مید در تحلیل نافذ خود از روان‌شناسی اجتماعی نسبت فیزیکی (که به مثال نظریه عامش از نقش‌پذیری تبدیل شده) نشان می‌دهد که این شباهتی که جستجو و ظاهراً یافت شده در انحصار تنها یک فرمول قرار می‌گیرد که درباره جهان صحت دارد، گذشته از اینکه از چه منظری به آن نگریسته شود. معنای «استقلال تجربه» و «حقیقت جهان‌شمول»^۲ می‌تواند بیش از «وابستگی به هر تجربه خاصی» و «در مورد تمامی ناظران، درست» باشد ولی نمی‌تواند کمتر از آن باشد.

درجات متفاوتی از چنین عمومیت اجتماعی‌ای وجود دارد. در عین حالی که در اخلاقیات و زیباشناسی غایب نیست، در علم حضور گسترده‌تری دارد. این در واقع ساختار ارتباطی جهان است که غالب‌ترین جهان‌شمولی و عامیت را آشکار می‌سازد، به طوری که علم

1. Social universality
2. Universal truth

ریاضیات و منطق نتیجه‌غایی جستجوی همسانی ساختاری^۱ هستند. به‌عنوان نازل‌ترین وجه مشترک دنیای گفتمان و بنابراین دنیای عمل و دنیایی که درباره‌آن صحبت کردیم، آن‌ها در بین تمامی موجودات عاقل مشترک بوده و هستند. درعین حال که مید هیچ توضیحی درباره‌ارجاعات موردی خود به منطق نمی‌دهد، روایت او آشکارا مشتمل بر مبانی نظریه منطق و فلسفه ریاضیات است.

زمانی که متصور باشیم عمومیت اجتماعی بالقوه قابل‌گسترش به گذشته و آینده است، می‌توان دریافت که رویکرد مید با این اعتراف همسوست که اکثر اعمال مشارکتی عمومی، یکسری ویژگی‌های بسیار ثابت عام دارند. جنبه‌های فوری و موقت موضع عملگرانه با انواع ثباتی که جهان تجربه‌شده در واقع عرضه کرده در تعارض است و نه با آنچه منطق صورت‌گرایی^۲ و ریاضیات می‌توانند حاصل کنند. با اشاره به این نکته که عمومیت تجربه‌شده یکی از ویژگی‌های امور در برابر عمل فردی یا اجتماعی است، به خرد در مورد اصول متقابل بودن و شدن مشاوره می‌دهد. به این ترتیب، بحث اصلی بر سر کم‌وزیاد است نه همه‌یا هیچ.^(۱۷)

اگر فضا اجازه می‌داد بسیار جالب بود که درباره‌دیگر سؤالاتی بحث کنیم که به واسطه مفهوم دیگری تعمیم‌یافته مطرح شده‌اند. برای مثال، افلاطونیست‌ها و نسبی‌گرایان در مورد درجه پذیرش نقش دیگری تعمیم‌یافته، چقدر با یکدیگر اختلاف نظر دارند؟ آیا توسعه فرایند نقش‌پذیری باهدف شمول اشیاء فیزیکی، به فرد اجازه می‌دهد تا ناظران انسانی را کلاً پشت سر بگذارد، به نحوی که بتواند به شکل معنی‌داری از اثبات‌گرایی اجتماعی^۳ - که گاهی گویا مید آن را محدودیت متافیزیک معنی‌دار تلقی می‌کرد^(۱۸) - به سمت واقع‌گرایی فلسفی^۴ گذار کند؟^(۱۹) محصول دکترا مید پس از اجتماع با مفهوم تجربه اجتماعی، برای طبیعت حقیقت و دانش چیست؟ چقدر دیگری تعمیم‌یافته معادل روانی برای مفهوم تاریخی خدا و «مطلق» آرمان‌گرایان و بنابراین در برابر واقعیت و ظاهر عرضه می‌کند؟ طرح چنین سؤالاتی تنها در اینجا امکان‌پذیر است و شاید این انحراف از اندیشه مید و توسعه آن به نظر برخی خوانندگان، منصفانه نباشد. از آن جهت وارد این بحث شدیم که قدرت روان‌شناسی اجتماعی مید برای بررسی مسائلی را نشان دهیم که عمل‌گرایی به‌اندازه کافی درباره‌آن‌ها بحث نکرده و جایی است که منتقدانش بیشترین حق را برای شناسایی نکته مغفول داشته‌اند.

-
1. Structural invariance
 2. Formalism
 3. Social positivism
 4. Philosophical realism

هفتم

مید در کنار تمامی عمل‌گرایان از زمان جیمز، به نظریه ارزش علاقه داشت: چیزی خوب است که به یک منفعت یا انگیزه پاسخ گوید.^(۲۰) اما در اینجا نیز گزاره مید به زبان نسبی‌گرایی عینی^۱ است: ارزش عبارت است از ویژگی یک شیء به واسطه ظرفیتی که برای پاسخ‌گویی به یک منفعت دارد - نه صرفاً در شیء مأوی دارد و نه در وضعیت احساسی فاعل. اما منافع یا انگیزه‌ها با یکدیگر در تقابل و برخوردند و بنابراین مسئله استاندارد ارزش و ضرورت ارزیابی مطرح می‌شود.

شیء هنری به صورتی احساسی انگیزه‌های مبتنی بر لحن را در قالب یک کل هماهنگ مجتمع می‌کند؛ به این ترتیب این شیء قادر است انگیزه‌هایی را که ارزش یا ویژگی هنری دارند برانگیخته یا یکپارچه سازد. از طریق امر (یا شیئی) با چنین خصوصیتی، فرد مشحون و محظوظ از توفیق غایی خود در گامی که برداشته، پایان و سرانجام کار خود را متصور می‌شود.^(۲۱) هنرمند با نگرش‌ها بازی می‌کند و با استفاده از ابزارهایی که در اختیار دارد، جنبه‌های احساسی نگرشی را در خودش برمی‌انگیزاند که کارش به درجات مختلف با فراخوانی همان نگرش در دیگران با آن‌ها ارتباط برقرار کرده است. به همان میزان که این کار انجام می‌شود، احتمال تعالی زیباشناختی امتزاج «من فاعلی» و «من مفعولی» است با شیء^۲ ممکن و مقدور می‌شود. مید معتقد بود که نسخه روان‌شناسی رفتارگرایی او بنیان سودمندتری برای نظریه زیباشناختی عرضه می‌کند، اگرچه دیدگاه خود را مفصلاً شرح نداد.

ارزش زیباشناختی، یک هدیه تمام و کمال است که طبیعت یا هنرمند به «خود» (شخصیت فرد) ارزانی می‌کنند؛ وظیفه زندگی اخلاقی آن است که از طریق تلاش‌هایی متقابل در سطح خودهای متعامل، ترکیب مشابهی از انگیزه‌ها را ایجاد کند.^(۲۲)

نظریه اخلاقی مید اصولاً شبیه نظریه دیویی است اما نزدیک شدن به موضوع از منظر روان‌شناسی اجتماعی «خود»، موجب تسهیل در پرداختن به این مفهوم می‌شود. با وجود اجتماعی بودن، دیگر مسئله روان‌شناختی مانند اینکه چگونه «خود» می‌تواند در فعالیت انعکاسی خودش دیگران را وارد کند، مطرح نمی‌شود؛ همان‌گونه که در دیدگاهی مبنای کار خود را عملی قرار می‌دهد که مستقیماً اشیاء را هدف قرار داده، مسئله گذار از لذت‌گرایی مطرح نیست. «خود» آن‌گونه که با انگیزه‌هایش شکل می‌گیرد، در جستجوی اشیائی است که امکان تکمیل انگیزه‌ها را فراهم می‌کنند. «خود» به‌عنوان یک امر اجتماعی، به همان میزان که نگرش‌های دیگران را از طریق فرایند زبان اتخاذ می‌کند، به دیگران بدل می‌شود و ارزش‌های

1. Objective relativistic
2. Object

دیگران ارزش‌های خودش می‌شوند؛ به هر میزان که «خود» نقش دیگری تعمیم‌یافته را اتخاذ می‌کند، به همان اندازه ارزش‌های فرایند اجتماعی به ارزش‌های خودش بدل می‌گردند. فرار معرفت‌شناختی از معضل خودمحوری با توسل به «ضمیری»^۱ که شامل نقطه‌نظرات دیگران می‌شود، شبیه توسل به نظریه ارزش برای دستیابی به خودی است که در خودش ارزش‌های دیگران را دارد. این برساخت آزاد از گزاره‌های عملی مید، باروری رویکرد مأخوذه به حوزه ارزش را نشان می‌دهد. تردیدی نیست که نسبت به تجهیزات روان‌شناختی‌ای که اخلاقیات معمولاً عرضه می‌کند، راه دقیق‌تری برای فرمول‌بندی جزئیات جایگزین‌های خودخواهی^۲ و دیگرخواهی^۳، خودابرازی^۴ و از خودگذشتگی است.

مید که نظر خود را به زبان اخلاق بیان کرده، اصرار دارد که در عمل اخلاقی، محرک برای کنش خود انگیزه‌رسانی است که برای هدف اجتماعی تجهیز شده است. خود اجتماعی انگیزه‌هایی اجتماعی دارد که به اندازه سایر انگیزه‌ها خواستار تجلی است. برای مید، اهداف اخلاقی عبارت‌اند از اهداف اجتماعی زیرا در قدم اول تنها استاندارد برای انگیزه که انگیزه امکان‌پذیر می‌سازد در پاسخ به این سؤال نهفته است که آیا انگیزه مورد نظر با رفع شدن تغذیه می‌شود یا می‌میرد و آیا توسعه یافته و هماهنگ می‌شود یا محدود شده و شکست می‌خورد؛ و دوم، خود به‌عنوان یک موجود اجتماعی، باید اصولاً دل‌مشغول هماهنگی اجتماعی انگیزه‌ها باشد یا خیر.

مضافاً اینکه، وظیفه اخلاقی باید ناظر بر تمامی ارزش‌هایی باشد که در موقعیت‌های خاص زندگی حضور دارند^(۲۳) و در برخورد و مواجهه با این ارزش‌ها بکوشد مراکز رضایت و گسترش را در باب انگیزش‌های مورد نظر اعمال کند. در اینجا تقاضای گذار از منفعت به خرد مطرح نیست بلکه از منافع ایزوله شده به منفعت در نظام اجتماعی منافی مطرح است که رفتار فرد در آن درگیر است. تا جایی که من متوجه شده‌ام، این رکن اصلی نظریه مید و نیز عمل‌گرایان است. باین حال عمل درست با توجه به وضعیت مبتلابه، عینی و عام است به این معنی که نیازمند رضایت تمامی عقلاست. درست نه منوط به هوس فاعل است نه جوهری ازلی و ابدی؛ عمومیت آن یک عمومیت اجتماعی است.

چنین دیدگاهی زندگی اخلاقی را یک زندگی فعال و پرتکاپو می‌سازد. اگرچه اخلاق با اهداف اجتماعی دوام می‌آورد و با دانشی که علم عرضه می‌کند، تغذیه می‌شود باین حال نیازمند خلاقیت «من فاعلی» است، خودی که بیش از «من مفعولی» است. مید تحقق آرمان

-
1. Ego
 2. Egotism
 3. Altruism
 4. Self-assertion

اجتماعی را در جامعه‌ای متشکل از چنین خودهایی می‌بیند. هدف این جامعه صرفاً کسب و تحمل مجموعه ارزش‌هایی نیست که وجود دارد یا صاحبان اقتدار آن را تعریف می‌کنند - آنچه مید آن را فلسفه آگوستینی تاریخ^۱ می‌نامد. برعکس، فلسفه تاریخی آن به اندازه خود روش تجربی، تجربی است. دل‌مشغول فن بازسازی ارزش‌ها از طریق بازتفسیر وضعیت بر اساس بهترین دانش موجود است و روشن است که این فن چیزی جز خود اخلاق نمی‌تواند باشد.

به نظر می‌رسد که نسخه مید از آرمان مردم‌سالاری، همین جامعه متشکل از موجودات اخلاقی است. مید معتقد بود که درحالی که یک جهان نوظهور نمی‌تواند آینده‌ای را تضمین کند، عاملین و کارگزاری‌ها^۲ و نهادهای زندگی بشر - زبان، مذهب، فرایند اقتصادی - در واقع همان فرایند نقش‌پذیری‌ای را که در آن درگیر هستند، توسعه می‌دهند. نگرش مذهبی که بر بنیان الگوی یارگیری در روابط خانوادگی استوار است^(۲۴) و نگرش اقتصادی که بر عرضه‌مآزاد چیزی به دیگران که فرد خود بدان نیاز ندارد و امری بالقوه جهانی است و زبان که می‌تواند تا جایی که عمل مشترک توسعه می‌یابد، گسترش یابد. این بدان معنی است که ظرفیت پذیرش نقش دیگری به درجات بالاتر توسط تعداد هر چه بیشتری از افراد، می‌تواند پدیده‌ای در جهت آرمان مردم‌سالاری تلقی شود به شرط آنکه «خودها» به خودهای اخلاق‌مدار بدل شوند.^(۲۵) همان‌گونه که مید به وضوح تصور می‌کرد، این مردم‌سالاری‌ای هیچ‌گونه نگرشی به یکنواخت و هم‌سطح کردن ناموزون نداشته و هیچ اولییتی به میانه‌انگاری نمی‌دهد. بلکه بالعکس، با تفاوت‌های چشمگیر در توانایی و خدمت‌رسانی سازگار است. کاربرد واقعی مردم‌سالاری آن است که هر کس باید خود را از طریق مشارکت اخلاقی در فرایند همکاری به منصف ظهور برساند. به صورت آرمانی، فرد خود را در هیئت دیگری می‌بیند که کرداری چون او دارد (شبیبه او رفتار می‌کند). در جامعه مردم‌سالار جایی برای برتری طبقاتی، مالی یا قدرت وجود ندارد؛ در واقع باید در جامعه، برتری‌ها و افتخاراتی تمجید و تحسین شوند که نشانگر تعالی و سیادت ایفای کارکردهای اجتماعی گوناگون و متفاوت می‌باشند.

باید برتری‌ها جداً مورد ستایش واقع شوند و بر افتخار به برتری حاصل از اجرای کارکردهای اجتماعی گوناگون تأکید شود.

آنچه در اینجا در مورد افراد صادق است، در مورد ملت‌ها نیز صدق می‌کند. مید یک انترناسیونالیست^۳ است زیرا نگرش اجتماعی‌ای که او شرح می‌دهد می‌تواند به لحاظ نظری به

-
1. Augustinian philosophy of history
 2. Agencies
 3. Internationalist

شناسایی آگاهانه خود با جامعه و مشارکت در آن ختم شود. او مکرراً از جامعه ملل^۱ به عنوان یکی از دستاوردهای برجسته ملت‌ها برای تحقق جامعه‌ای یاد می‌کند که خود را بخشی از آن می‌داند ولی هنوز نمی‌تواند برحسب ایفای نقشی کارکردی در آن وارد شوند. بنابراین همچنان ناگزیرند به زور متوسل شوند. ملت‌ها هنوز یاد نگرفته‌اند نقش دیگری را بپذیرند و آگاهانه و اخلاقی در فرایندهای اجتماعی عام‌تری مشارکت جویند که در واقع درگیر آن‌ها هستند. اگر ملت‌ها را به افراد تشبیه کنیم هنوز در مرحله انسان زیستی هستند؛ هنوز به خویشتن اخلاقی دست نیافته‌اند؛ «من فاعلی» آن‌ها هنوز در صحنه‌ای که با «من مفعولی» بین‌المللی آراسته شده، عمل نمی‌کند. درست مانند گروه اجتماعی، به مشارکت خودی که به لحاظ کارکردی متفاوت است، پاداش داده می‌شود؛ بنابراین این بین‌الملل‌گرایی یا انترناسیونالیسم دعوت به حذف ملت‌ها نبوده بلکه بیشتر اثبات خود در سطح اخلاقی خودهای اجتماعی است. روایت مید عدالت را در مورد هر دو عامل ابتکار فردی و دل‌مشغولی اجتماعی رعایت می‌کند و در درون ملت‌ها و در بین آن‌ها، به صورتی ارگانیک هر دو اصل فردگرایی و سوسیالیسم را با یکدیگر ترکیب می‌نماید و نگرش فرد پیشگام و لحن برادری انسان را که جمعاً مشخصه‌های مردم‌سالاری هستند با آن‌ها درمی‌آمیزد.

صبح صادق یا کاذب؟ اگر آرمان مردم‌سالاری به سمت تحقق آنچه جورج هربرت مید و جان دیویی گفته‌اند، پیش برود آن‌ها جزء اصلی‌ترین نظریه پردازان فلسفی آن محسوب خواهند شد و یک والت ویتمن^۲ در عرصه اندیشه خواهند بود؛ اگر نیروهای چپ یا راست تصور آن را ناممکن سازند، مید به حکاکی سنگ قبر آن کمک کرده است.

گذشته از اینکه سرنوشت آرمان مردم‌سالاری چه باشد، پندارهای فوق‌العاده بارور جورج هربرت مید نه تنها جایگاه امنی به او در بین خالقان روان‌شناسی اجتماعی داده، بلکه به نظریات اجتماعی و اخلاقی بسیار مفیدی منتهی گردیده و ترکیبی برای توسعه چشمگیر عمل‌گرایی به شکل «فلسفه عمل» فراهم آورده است، درعین حالی که در دل خود این قدرت را دارند که به مفاهیم علوم اجتماعی غنا بخشیده، راه‌های تازه‌ای برای تحقیق تجربی فراهم آورده و افق‌های جدیدی را برای تفسیر فلسفی باز کرده است.

چارلز دبلیو. موریس^۳

-
1. League of Nations
 2. Walt Whitman
 3. Charles W. Morris

یادداشت‌ها

۱. دیویی در نشریه مجله فلسفه شماره بیست‌وهشت (۱۹۳۱) ص ۱۴-۳۰۹؛ و «اسناد دانشگاه شیکاگو» (مجموعه جدید)، شماره هفده (۱۹۳۱)، ص ۷۷-۱۷۳، به بحث‌های مید پاسخ داده است. برای آگاهی بیشتر از بحث دیویی دربارهٔ مید به مجله *بین‌المللی اخلاق*، شماره چهل (۱۹۳۰)، ص ۳۱-۲۱۱؛ و مقاله «فلسفه جان دیویی» که قرار است در سال ۱۹۳۶ منتشر شود، رجوع کنید.

۲. به کارهای مید رجوع کنید، *فلسفه حال* (ویراستار آرتور ای. مورفی)؛ *فلسفه عمل* (ویراستاران جان بروستر، آلبرت دونام و چارلز موریس)؛ «جنبش‌های فکری قرن نوزدهم» (ویراستار مریت مور).

۳. جیمز آنگل در «روابط روان‌شناسی کارکردگرا و ساختاری با فلسفه»، *انتشارات دهه*، شماره ۳، ص ۵۵-۷۳، دانشگاه شیکاگو، ۱۹۰۳ به بررسی جو آن روزها و اعتماد به روان‌شناسی کارکردگرا^۱ به یک فلسفه تمام‌عیار پرداخته است.

۴. وونت به واسطه اراده‌گرایی‌اش^۲ مورد احترام است و گفته می‌شود که «ژست آوایی» (۱۹۳۰) را او مطرح کرد. از طرف دیگر، «وونت ژست را به‌عنوان بخشی از عمل تحلیل نکرده بلکه به‌مانند یک کالبدشناس و نه یک پزشک با آن برخورد می‌کرد». «وونت کارکردهای اجتماعی بیان احساسات را موضوعی ثانویه تلقی می‌کرد و آن‌ها را در وهله اول صرفاً تناظرهای فرایندهای روانی می‌دید» (۱۹۱۲). تناظرگرایی^۳ وونت رد شده و به شیوه‌ای روش‌شناختی توضیح داده می‌شود.

۵. اچ. ال. هالینگورث^۴، «روان‌شناسی»، دلبیو. اس. هانتر، «واکنش تأخیری در حیوانات و کودکان». همچنین مقاله او در *مجله روان‌شناسی* ۱۹۲۴. جان مارکی^۵ در «فرایند نمادین و ادغام آن در کودکان» موضع تقریباً مشابهی با موضع مید اتخاذ کرد. اما مید اظهار داشت که فکر می‌کند این روایت بیش‌ازحد ساده‌انگارانه است. تمیزی که مید بین نمادهای مهم و غیرمهم قائل بود با تمیز بین نشانه و نماد یکی نیست زیرا دو مورد اولی هر دو اجتماعی هستند. بخش ۲۳ شامل اشاره‌ای به تمیزی است که مید قائل بود و توضیحاتی دربارهٔ طبیعت این

1. Functional psychology
2. Voluntarism
3. Parallelism
4. H. L. Hollingworth
5. John F. Markey

تمايز.

۶. رونوشت مقالات ۱۹۱۲ درباره روان‌شناسی اجتماعی نشان می‌دهد که پندارهای

ریشه‌ای او همان زمان به بلوغ رسیده بودند.

۷. در این کتاب انتقادات واتسون به وضوح بررسی شده‌اند. اشارات مختصری به

اختلاف دیدگاه‌های مید با کولی را می‌توان در مقاله او با عنوان «نقش کولی در تفکر جامعه‌شناسی آمریکا» در مجله آمریکایی جامعه‌شناسی به شماره سی و پنج (۱۹۳۰)، ص ۶۹۳ به بعد، یافت.

۸. برای آگاهی بیشتر درباره این موضع‌گیری که بسیار مدیون مید است، ر.ک.: مقاله

«طبیعت هوش» به قلم ال. ال. تارستون^۱. رفتارگرایی مید به نزدیکی بیشتر روان‌تحلیلی، روان‌شناسی گشتالت و روان‌شناسی اگزیستانسیال منجر شد.

۹. روشن است که این مفهوم بنیان فردگرایانه معرفت‌شناسی سنتی را به چالش

می‌کشد. ر.ک.: فلسفه عمل، بخش اول.

۱۰. احتمالاً مید از رفتارگرایی خود بیشترین بهره را نبرد، چرا که نتوانست با قطعیت

محل «خصوصی» را مشخص کند. برای آگاهی از یک راه‌حل احتمالی ر.ک.: بخش‌های ۶۲ و

۶۳ «شش نظریه ذهن». مید گاهی خرسندتر از آن است که به صورتی روش‌شناسانه به بررسی رفتارگرایی، صرفاً به عنوان یک فن کنترل، پردازد. به بخش ششم همین کتاب رجوع کنید.

۱۱. گویا مید مکرراً ارجاع به یک شیء غیراجتماعی را فراموش می‌کند، برای مثال در

بخش یازدهم. در اینجا به نظر می‌رسد که همیشه ارجاع به یکی از مراحل بعدی عمل است.

ظاهراً موضع او این است که اصولاً چنین است و ارجاع به چیزها تنها به صورت فرعی است

آن‌هم تا جایی که درگیر هستند و از طریق فرایند اجتماعی معنی می‌یابند. او در بخش هفتم

درباره ارجاع به گونه‌ای صحبت می‌کند که گویا «اشاره به این یا آن شیء در حوزه رفتار

اجتماعی است». این تفسیر با دیدگاه او درباره اشیاء فیزیکی که در فرایند اجتماعی از اشیاء

اجتماعی منفک هستند، همسوست. این رویکرد موجب می‌شود متون گیج‌کننده مختلفی که

در آن‌ها معنی گاهی با پاسخ مخاطب به ژست فاعل تعریف می‌شود، گاهی با مراحل بعدی

عمل که ژست بخشی از آن است و گاهی با اشیائی که به آن‌ها اشاره دارد، قابل فهم گردند.

این اظهارنظر ۱۹۲۴ که معنا عبارت است از «حضور پاسخ دیگری در حیوانی که نماد عرضه

می‌کند» را باید مشروط به این اعتراف کرد که در روایت مید «دیگری» می‌تواند گاهی شیء

فیزیکی باشد. «سازوکار وارد کردن محتوا به شیء عبارت است نمادگرایی؛ چیزهایی که نماد مرحله بعدی عمل هستند، در مراحل قبلی نقش آفرینی می کنند؛ برای ما، معنی چکش عبارت است عمل نهایی کوبیدن میخ. معانی چیزها عبارت‌اند از نتایجی که عمل حال را کنترل می کنند؛ پایان عمل در فرایند موجود حضور دارد» (۱۹۲۷).

۱۲. این استفاده از آگاهی را باید از آنچه نماد حوزه فرضی «تجربه» است تمییز داد و نیز از کاربرد سومی که آن را با خصوصی یا شخصی در مقابل تجربه اجتماعی هم معنی قرار می دهد. در مرحله فعلی، «زمانی آگاه هستیم که آنچه می خواهیم انجام دهیم آنچه در حال انجام آن هستیم را کنترل می کند» (۱۹۲۴). همین تفکیک‌های سه گانه در مورد واژه «ذهن» نیز کاربرد دارند. ذهن به معنی حضور نمادهای مهم نه با تجربه در کل یکی است و نه با تجربه خصوصی.

۱۳. چیزهای فیزیکی اشیائی هستند که در عمل اجتماعی نقش آفرینی می کنند، ما می توانیم نقش‌های آن‌ها را بر عهده بگیریم اما آن‌ها نمی توانند چنین کنند. ر.ک.: بخش ۲۳؛ همچنین «فلسفه حال»، مقاله تکمیلی شماره دوم؛ «فلسفه هنر»، بخش دوم.

۱۴. مید در تأکید خود بر مفاهیم نقش پذیری و دیگری تعمیم یافته، به احتمال زیاد تحت تأثیر مکتب تداعی انگلیسی بوده است. در اینجا نیز مسئله عبارت است از کشف ابزارهایی که به وسیله آن‌ها فرد موضع گروه را می گیرد، درباره انگیزه‌های خود به قضاوت می پردازد، رفاه اجتماع را بر منفعت خود ترجیح می دهد و حتی شادی دیگران را هدف تمایلات خود می سازد. در حالی که هیوم این سازوکار را در دلسوزی می جست و آدام اسمیت آن را در پندار احساسات اخلاقی توسعه می داد، میل و بین^۱ این سازوکار را در دگرترین تداعی پندارها جستجو می کردند.

۱۵. به نظر اسمیت در مقالات دلسوزانه اما انتقادی خود درباره مید، جایگاه انسان زیستی در نظریه مید درباره «خود» را نادیده گرفته است. به خاطر این مقالات، احساس می کنم که ضرورتی ندارد تا به جنبه‌های خاصی از اندیشه مید پردازم: «فلسفه اجتماعی جورج هربرت مید»، *مجله آمریکایی جامعه‌شناسی*، شماره سی و هفتم (۱۹۳۱)، ص ۳۶۸-۳۸۵؛ «جورج هربرت مید و فلسفه نوع دوستی»، *مجله بررسی خدمات اجتماعی*، شماره شش (۱۹۳۲)، ص ۳۷-۵۴؛ «دستاوردهای مذهبی یک ذهن سکولار: جورج هربرت مید»، *مجله مذهب*، شماره دوازدهم (۱۹۳۲)، ص ۲۰۰-۲۱۳. همچنین ر.ک.: مقاله «جورج هربرت مید» در *دانشنامه علوم اجتماعی*، شماره ده، ص ۴۲-۲۴۱؛ وان میتز ایمز^۲، «جورج هربرت مید، ارزیابی»، *مجله دانشگاه شیکاگو*،

1. Bain

2. Van Meter Ames

شماره بیست و سه (۱۹۳۰-۱۹۳۱)، ص ۳۷۰.

۱۶. مسئله ذهن و جسم یا روح و جسم طبیعتاً برحسب مقایسه انسان زیستی و «خود» بررسی می‌شود. درست مانند مراحل اولیه فرایند اجتماعی که پس از دستیابی به مراحل بالاتر باقی می‌ماند، انسان زیستی حتی وقتی در قالب خود سازماندهی شد، به حیات خود ادامه می‌دهد. روان‌شناسی نابهنجاری^۱ اطلاعات زیادی درباره شکست در ادغام شایسته این مراحل ابتدایی شخصیت ارائه می‌کند.

۱۷. این روایت از «عام» به زبان کارکردی به مید جایگاه یک ارسطوی پساداروینی^۲ می‌دهد - ارسطویی که با رشد بیولوژی خود را از نواقص افلاطونی نجات داده است. مید دانشجوی مادام‌العمر ارسطو بود.

۱۸. به‌ویژه ر.ک.: به بخش فلسفه حال، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۱۹. در مقاله خودم با عنوان «عمل‌گرایی و متافیزیک»، بررسی فلسفی، ۱۹۳۴ به این موضوع پرداخته‌ام.

۲۰. گاهی مید درباره ارزش به‌عنوان «ویژگی آینده‌ش‌ء تا جایی که عمل شما را تعیین می‌نماید» صحبت می‌کند. در اینجا تنها به کاربرد ارزشی آن اشاره می‌شود. احتمال می‌رود که این کتاب با بحث جامع‌تر ارزش توسط مید در «فلسفه عمل» تکمیل شود.

۲۱. «طبیعت تجربه زیباشناسانه»، مجله بین‌المللی اخلاق، شماره سی‌وشش (۱۹۲۶)، ص ۳۸۷ و ۳۸۵.

۲۲. در مجموعه یادداشت‌های مربوط به سال ۱۹۲۶، موضوع این‌گونه مطرح شده است: «ش‌ء زیبا جایی به نقطه پایان حیات خود می‌رسد. مثل اینکه شما به بیمه عمر خود خاتمه دهید. ش‌ء اخلاقی عبارت است از سازمان زندگی تا به تکامل نهایی خود برسد. یعنی شما حق بیمه عمر خود را پرداخت کنید».

۲۳. مید در یکی از اظهارات خود در این باره، با تندی اعلام می‌کند که منظور این نیست که «استاندارد اخلاقی عبارت است از آنچه بیشترین خیر اجتماعی را به دنبال دارد» (۱۹۲۷). مید بر وضعیت خاصی تأکید می‌کند، نه یک «جامعه» فایده‌گرای مدیریت‌ناپذیر و مبهم.

۲۴. ویژگی رمزآلود تجربه مذهبی که مید در گسترش نگرش‌های اجتماعی در جهان مشاهده کرد. عجیب است که مید هیچ‌کجا علناً نمی‌گوید که مفاهیم انسان‌واره از خدا با

1. Abnormal psychology
2. Post-Darwinian Aristotle

مفهوم «دیگری تعمیم یافته» پیوند دارند.

۲۵. در مفهوم غیراخلاقی واژه «اجتماعی»، جنگ‌ها و نزاع‌ها و عدم سازماندهی به‌اندازه ضدهایشان اجتماعی هستند. ناتوانی مید در تأکید بر این حقیقت که مسئله اصلی دستیابی به خودهای اخلاقی و نه صرفاً خودهای اجتماعی است، گاهی برداشت اعتماد نسنجیده به توسعه جامعه انسانی را ایجاد می‌کند، اگرچه در سایر زمان‌ها او به‌اندازه کافی نسبت به جنبه‌های به لحاظ اجتماعی نفاق‌انگیز رفتار حساس است (ر.ک.: به‌ویژه بخش ۳۹). تأکید عمل‌گرایان بر آموزش نتیجه منطقی نظریه اخلاقی اوست: آموزش باید فنی ارائه کند که به‌واسطه آن خودهای اخلاقی - خودهای باهوش و اجتماعی - بتوانند توسعه یابند. مید در مقالات خود درباره آموزش بر پنج نکته تأکید می‌کند: (۱) اهمیت مدرسه در ارائه معانی مشترک و ابزارهای زبانی مشترک؛ (۲) جایگاه علم در برنامه درسی؛ (۳) ضرورت انجام فعالیت‌های دستی که به احساس واقعیت در مراحل لمسی عمل پاسخ می‌گویند؛ (۴) اهمیت بازی به‌عنوان عرضه‌کننده ماده خام برای پذیرش نقش‌های دیگرانی که از دل آن‌ها «خود» ساخته می‌شود؛ و (۵) وظیفه مدرسه در ساخت خودهای اخلاقی. برای آگاهی از عناوین مقالات به کتاب‌شناسی مراجعه کنید.